مجله علمی پژوهش درعلوم انسانی ومطالعات اجتماعی، شماره۲۲، زمستان ۱۳۹۹جلد۱، ص ۱۵۰-۱۳۲
http://www.jhss.ir

مقادیر دیه شجاج در فقه مذاهب اسلامی

مجله علمی پژوهش در علوم انسانی ومطالعات اجتماعی (سال ششم)
شماره ۲۲/ زمستان ۱۳۹۹ / ص ۱۵۰-۱۳۲

محمد عادل ضیایی[۱]، سید فوزالباری مضرابی[۲]
[۱]استاد راهنما، دانشکده فقه و حقوق
[۲]کارشناسی ارشد رشته فقه مقارن و حقوق جزای اسلامی، دانشکده فقه و حقوق

نویسنده مسئول:
سید فوزالباری مضرابی

چکیده
دیه از احکامی است که در راستای احقاق حق مجنی علیه و اولیای دم در دین اسلامی وضع شده و دارای صور مختلفی است که دیه ی شجاج یکی از اقسام آن به شمار می رود. شجاج به زخم هایی اصلاق می شود که توسط شخص جانی بر سر و صورت مجنی علیه وارد می گردد میان فقهای امامیه و اهل سنت در تعداد آن اختلاف است، مشهور امامیه تعداد آن را هشت مورد دانسته اند که عبارتند از: ۱- حارصه ۲- دامیه ۳- باضعه(متلاحمه) ۴- سمحاق ۵- موضحه ۶- هشمه ۷- منقّله ۸- مأموه. برخی نیز با تفاوت قائل شدن میان برخی صور، به بیشتر از آن معتقد شده اند فقهای مذاهب اهل سنت هم اکثراً تعداد مصادیق شجاج را ده قسم ذکر کرده اند که عبارتند از: ۱- حارصه ۲- دامعه ۳-دامیه ۴- باضعه ۵- متلاحمه ۶- سمحاق ۷- موضحه ۸- هاشمه ۹- منقله ۱۰- آمّه. با توجه به ابتلای زیاد جامعه ی اسلامی چه شیعه و چه سنی به این موضع از یک سو، و ابهاماتی که در بخشی از این مصادیق وجود دارد، از سوی دیگر انجام این پژهش ضرورت یافته است؛ ضمن این که موضوعیت یا عدم موضوعیت داشتن شتر در تعیین دیه، از آن مباحثی است که می طبید مورد توجه قرار گیرد و دیدگاه فقهای در مورد آن تبیین گردد. در این پژوهش که به روش توصیفی- تحلیلی انجام پذیرفته، با تبیین اقسام شجاج و بررسی اقوال فقهای امامیه و مذاهب چهار گانه اهل سنت و تطبیق آ ها، مورد مشترک و اختلافی آن ها در احکام، شرایط و مبانی دیه ی شجاج به دست آمده است.

کلید واژه ها: دیه، شجاج، جراح، أرش، حکومت

مقدمه

دیه ی شجاج از جمه مباحثی است که در زیر مجموعه ی کتاب دیات قرار داشته و فقهای فریقین با توجّه به اهمیت آن در حیات فردی و اجتماعی انسان ها این مبحث را در عنوانی مجزّا، تحت عنوان شجاج و جراح به بحث و بررسی گرفته اند. شجاج به زخم هایی اطلاق می گردد که توسط شخص جانی بر سر و صورت مجنی علیه وارد می گردد. این اصطلاح انواع زخم ها را از یک خراش جزئی که به آن حارصه می گویند، در بر می گیرد تا آن زخمی که با شدّت بیشتری بر نقطه ی حسّاس مغز وارد می اید که به آن مآمومه می گویند. در باره ی دیه ی شجاج مباحث مختلفی قابل طرح است؛ از جمله ی آن مباحث، تعداد شجّه و زخم هایی است که بر سر و صورت وارد می شود و در شرع مقدس برای آنها دیه تعیین شده است. در این خصوص میان فقهای امامیه اختلاف نظر وجود دارد. بنابر نظ مشهور فقهای امامیه، مصادیق شجاج عبارتند از ۱- حارصه ۲- دامیه ۳- متلاحمه ۴- سمحاق ۵- موضحه ۶- هاشمه ۷- منقّله ۸- مأمومه. برخی از فقهای زخم های باضعه و متلاحمه را یکی داندسته و میان حارصه و دامیه تفاوت قائل شده و تعداد آن را متفاوت ذکر کرده اند. فقهای اهل سنت نیز اکثراً شجاج را ده مورد دانسته اند که به مصادیق فوق، دامعه را به عنوان مصداق دوم و متلاحمه را به عنوان مصداق پنجم ذکر کرده اند. روشن است که هر کدام از این موارد که بر کرسی اثبات نشانده شود، پرداخت دیه بر همان اساس خواهد بود؛ بنابراین می طلبد پژوهشی در خور در این خصوص انجام شود و اقوال فقهامذاهب پنج گانه و دلایل آنها تبیین و تحلیل گردد و فتاوای مشترک و اختلافی امامیه و اهل سنت به دست آید. بر این اساس، یکی از سؤالاتی که این تحقیق در پی یاسخ آن است، تعداد شجاج می باشد و سؤال دیگر، موضوعیت یا عدم موضوعیت شتر در تعیین دیه است که قدما چندان به آن نپرداخته اند و برخی از معاصرین به تفصیل در باره ی آن سخن گفته اند.

برای رسیدن به این اهداف، تحقیق حاضر بصورت بسیار واضح تدوین شده است در بخش اول کلیات ومفاهیم دیه به بحث گرفته خواهد شد؛ در بخش دوم مصادیق شجاج و احکام دیه آنها از دیگاه مذاهب اسلامی.

۱. مفاهیم دیه شجاج

زبیدی می نویسد: « الدیه بالکسر، حق القتیل و الهاء عوض من الواو، جمعه دیات....» (زبیدی، ۲۸۳/۲۰)

دیه به کسر، حق کشته شده و هاء، به جای واو آمده است. جمع آن نیز دیات می باشد.(طریحی، ۱۳۷۵، ۱، ۴۳۳)

از نظر جوهری دیه مفرد دیات است و «هاءآخرآن عوض از حرف «واو آمده است. کلمه دیه در اصل ودی بوده که پس از حذف واو از اول آن و اضافه شدن هاء (تا) به جای آن در آخر، به «دیه تبدیل شده است و هنگام جمع، « دیات استعمال می شود.(ابن منظور،۱۴۰۸، ۱۵ ،۲۵۸) در لغت نامه مرحوم دهخدا دلیل واژه دیه: «دیه مالی است که بدل نفس مقتول به ولی او داده می شود و از باب تسمیه مصدر است و گاه اطلاق می شود به بدل اعضأ مثل دست و پا و آن را أرش نیز گویند و أرش بر بدل نفس هم اطلاق می کردد... و به فارسی آن را خون بها می گویند و عوام، پول خون نیز می گویند.

و به نظر جناب آقای دکترلنگرودی، دیه غرامتی است مالی، که بر جنایت حرّ بر جان مجنی علیه یا اعضای او شرعاً مترتب است. اگر شرع مقدار دیه را درهر مورد معین کرده باشد آن را دیه مقدرمی نامند (جعفر لنگرودی، ۳ ص ۱۹۶۶)

لغات عقل و ملّه مترادف با دیه می باشد و المِلّه به معنای دیه و المِلل به معنای دیات استعمال شده است. دیه را از این جهت عقل گفته اند که در عصر جاهلیت، شتر به عنوان اصلی ترین مال مردم آن روزگار محسوب می شد وهمچنان به عنوان دیه شمرده می شد و جانی مکلف بوده که شتر را در آستانه خانه ورثه مقتول بیاورد و آن را با ریسمانی که بدان«عِقال» می گفتند ببندد از این رو مصدر«عقل که در اصل به معنای«بستن عقال» به دست شتر بسته بود به تدریج بر خود معقول(شتر عقال شده) اطلاق گردید تا بدانجاکه بر اثر کثرت استعمال این لفظ در زبان عرب، به هرچه عنوان دیه به صاحبان آن پرداخت می گردد مانند درهم و دینار نیز «عقل» گفته می شود(ابن منظور،۱۴۰۸، ۱۱، ۴۶۱)

ب- تعریف اصطلاحی: فقهای اسلام نیز با توجه به معنای لغوی دیه، در کتاب الدیات، به تعریف آن پرداخت اند. البته در تبیین مفهوم اصطلاحی دیه نگاه یکسانی ندارند.

صاحب جواهر می نویسد: «دیات جمع دیه به کسر اول تخفیف یاء است و استعمال یا بصورت مشدد غلط است و«ها عوض فاءالفعل کلمه است، زیرا دیه در اصل «ودی می باشد وکلمه دیه از ودی گرفته شده که به معنای پرداخت خون بها است و در اینجا مقصود از دیه مالی است که پرداخت آن به سبب جنایت بر انسان حرّ در نفس یا پائین از نفس(اعضا) اعم از اینکه مقدر باشد یا غیر مقدرواجب می شود هر چند که دیه را در مورد اولش(نفس) به کار می برند ودر مورد دوم(اعضا) اصطلاح ارش یا حکومت به کار می رود و این از قبیل تسمیه به مصدر است(نجفی،۱۳۷۴، ۴۲، ۲)

از نظر آقای خویی: دیه مالی است که در صورت وقوع جنایت بر نفس و یا اعضای بدن و یا ایراد جرح و مانند این ها مقرر گردیده(از طرف شارع)(خویی، ۱۹۷۵، ۲، ۱۸۶)

به طور کلی در تعابیر فقها اسلامی دیه دارای معنای اعم است که شامل ارش و حکومت نیز می باشد و بدین ترتیب دیه عبارت خواهد بود از مقدر و غیر مقدر و دیه مقدر مالی است که از طرف شارع برای جنایت تعیین شده ولی گاهی اوقات مقدار دیه از طرف شارع تعیین نشده و تعیین آن به حاکم واگذارشده که به آن اصطلاحاً ارش یا حکومت گفته می شود.(خمینی،۱۳۶۳، ۲، ۴۹۸)

بسیاری از فقیهان دیگر شیعه نیز، با اندک تفاوتی که در سخن آنان دیده می شود، همین تعریف را در باره دیه ارائه داده اند.(خوانساری، ۱۴۰۵، ۶، ۱۶۳) از جمله حضرت امام خمینی(ره) می فرماید:«دیه مالی است که به سبب جنایت کردن بر نفس یا عضو واجب می شود و فرقی نمی کند که از طرف شارع مقدار آن معلوم باشد یا نه و چه بسا دیه تنها بر مقداری که از سوی شارع معین شده است، اطلاق می شود و به آنچه معلوم نشده است، ارش و یا حکومت می گویند».(خمینی، ۱۳۶۳، ۲، ۵۵۳)

لازم به یا د آوری است که علاوه از جنایت برنفس یا اعضا و ایراد جرح، جنایتی که موجب جراحت سر وصورت شود ، ویا باعث زوال بخش از منافع اعضای بدن مانند شنوایی یا بینایی شود از موارد پرداخت دیه خواهد بود که برخی از آنها درمتون فقهی وقانون دیات تصریح شده است.

مبحث دوم: دیه در اصطلاح فقهای مذاهب اسلامی

اکثر فقهای اسلامی گویا«دیه» را بی نیاز از تعریف دانسته اند، لذا تعریف برای آن ارائه نکرده اند و در بحث دیات، به اقسام، انواع، شرایط وموارد وجوب آن پرداخته اند.

در بعضی کتب فقهی، تعریفی نیز برای «دیه» ذکر شده است، که ما آنها را موردبررسی قرار میدهیم تا معلوم شود که معنی لغوی«دیه» با معنی اصطلاحی آن مقارن هم است یا متفاوت؟ و فقهاء تعریف یکسان ارائه کرده اند یا مختلف؟

۱. دیه، در اصطلاح فقهای شیعه

تعاریفی که از فقهای شیعه برای دیه ارائه شده است، خیلی نزدیک بهم بلکه بعض عین هم است، لذا از بیان همهٔ آنها صرف نظر و فقط به منبع آنها اشاره می کنیم و چند تا تعریفی که از نظر عبارت باهم دیگر متفاوت است بیان می کنیم. صاحب جواهر اینگونه تعریف نموده « الدّیات جمع دیهٔ، بالکسر.... والمراد بها هنا المال الواجب بالجنایهٔ علی الحر فی نفس او مادونها سواءٌ کان له مقدرٌ اولا وان کان ربّما اختصّت بالاوّل، والثانی بالارش والحکومهٔ» (نجفی، ۱۳۸۶، ۴۳، ۲)

آقای خویی رح می فرماید: «الدّیه هی المال المفروض فی الجنایهٔ علی النّفس أو الطرف أو الجرح او نحو ذالک». (خویی،۱۴۲۲، ۲، ۱۸۶)

در این تعریف به نظر می رسد دو احتمال وجود دارد یکی اینکه کلمه «المفروض» را به معنی «معین» بگیریم که دراین صورت دیه را فقط به مواردی می توان اطلاق کرد که مقدارآن از طرف شارع معین شده است، بر خلاف سایر فقها که به طور مطلق برمالی که به سبب جنایت واجب می شود «دیه» اطلاق می کنند چه ازطرف شارع مقدر باشد یا نباشد.

مرحوم کلانتر، در حاشیّه شرح لمعه می فرماید: « وهی عبارهٔ عن المال الّدی یعطی لولیٌ المقتول عوضاً عن نفس القتیل»(عاملی،۱۴۱۹، ۱۰، ۱۰۵)در این تعریف معنی خاصَ که همان خون بها نفس باشد، اراده شده است، نه غیر آن.

از بررسی مجموعه تعاریفی که در اصطلاح فقهای شیعه ذکر شده است، به این نتیجه می رسیم که همهٔ فقهای عظام «دیه» را بدل و یا به تعبیر دیگر، عوض(خونبها) از نفس که تلف شده است میدانند، که از این ناحیه هیچ تفاوت بامعنایی لغویی دیه ندارد.

اما از نظرمصداق فقهای شیعه تعریف عامّی برای دیه، ارائه کرده اند، که با تعریف لغوی متفاوت است وشامل مواردی که جنایات بر نفس وغیر آن و هم چنین مواردی که دیه معیّن ندارد، مثل «ارش» نیز می شود، که این عمومیّت در تعریف لغوی وجود ندارد.

۲. دیه در اصطلاح فقهای اهل سنت.

الف_ فقهای حنفی: سرخسی، در المبسوط، چنین تعریف می کند: « اشتقاق الدّیهٔ من الادا انّها مال مؤدّی فی مقابلهٔ مُتلَفٍ لیس بمالٍ وهوالنّفس، والارش الواجب فی الجنایهٔ علی مادون النّفس مؤدّی ایضاً» (سرخسی،۱۴۲۱، ۲۶، ۱۴۶)

« لفظ دیه از مصدر ادا مشتق شده است، که در مقابل تلف شدن چیزی که مال شمرده نمی شود پرداخت می شود و آن چیز است، وارش چیزی است که در بدل جنایت بر غیر نفس(اعضا) پرداخت می شود»

در این تعریف از دیه معنی خاصّی اراده شده که عبارت است از ادای مال در قبال تلف نفس وآنچه در قبال جنایات غیر نفس پرداخت می شود «ارش» گفته می شود و بین دیه و ارش تفاوت قائل شده است.

مودودی، می نویسد: « الدّیهٔ: مایؤدّی ولماکان القتل یوجب مالا یُدفع الی اولیاء سُمّی دیهً وانّما خُصّ بما یُؤدّی بدل النّفس دون غیرها من المتلفات لانّ لاسم یُشتقّ للتّعریف با لتّخصیص ولا یطردونه»(مودودی،۱۳۵۶، ۵، ۳۵) دیه یعنی آنچه ادا می شود، وهنگامی که قتل

موجب می شود مال را باید به اولیایی دم پرداخت کند، همین مال را دیه نام گذاری کرده است واز این جهت تنها به چیزی که بدل از نفس ادا می شود «دیه» می گویند وبه بدل وعوض سایر متلفات؛ دیه گفته نمی شود، زیرا اهل الغت غرض شان از اشتقاق «دیه» تخصیص آن به معنی خاص بوده وقصد اشاعۀ آن را به سایر معانی نداشته اند»

دراین تعریف هم روشن بیان شده است، که «دیه» فقط به مال گفته می شود که بدل از نفس تلف شده پرداخت می شود وبه سایر متلفات دیه اطلاق نمی شود.

ب_فقهای شافعی: زکریا الانصاری، در تعریف، دیه می نویسد: الدیات جمع الدّیۀ وهی المال الواجب بالجنایۀ علی الحر فی نفسٍ او ما دونها»(انصاری،۱۴۱۸، ۲، ۱۳۶)

«دیات، جمع دیه است ودیه مالی است که به سبب جنایت بر شخص آزاد، در نفس یا غیر آن(اعضا) واجب می شود.»

ج_ فقهای حنبلی: البهوتی، از فقهای حنبلی، اینگونه تعریف می کند: «الدیات جمع الدّیۀ، وهی فی الاصل مصدر سُمّی به المال المُؤدّی إلی المجنیٌّ علیه او ولیّه بسبب جنایته»(البهوتی،۱۴۱۸، ۶، ۵) از این تعریف نیز تعمیم دیه فهمیده می شود اگرچه تصریح نشده است امّا از عبارت «الی المجنی علیه او ولیّه» استنباط می شود که دیه شامل مواردی که جنایت بر غیر نفس باشد نیز می شود، زیرا در این صورت است که مال به خود مجنی علیه تعلقمی گیرد.

د_ فقهای مالکی: اگر چه در کتب فقهی مالکیها، به تعریف دیه پرداخته نشده ودر «المدوّنه الکبری» که کتاب فقهی مالک ابن انس است، دربیشتر موارد واژه «عقل» به جایی «دیه»، بکار رفته است، وهمچنین در«الموطّاء»(مالک،۱۴۰۶، ۲، ۸۴۹) که کتاب روای وفتوایی می باشد بحث دیات تحت عنوان عقل مطرح شده است، امّا قُرطبی یکی از مفسرین این مذهب که مشهور می باشد، برای دیه تعریفی ارائه کرده است که می تواند بیانگر دیدگاه این باشد او می نویسد: «الدّیۀ مایُعطی عوضاً عن دم القتیل إلی ولیّه» (قرطبی، ۵، ۳۱۵).

از تعاریفی که در اصطلاح فقهای عامّه برای«دیه» ذکر شده است، به این نتیجه می رسیم که فقهای حنفی، مثل سرخسی ومودودی، «دیه» را فقط در مالی که در عوض نفس مجنیّ علیه پرداخت می شود استعمال می کنند ودر غیر آن واژۀ «دیه» را بکار نبرده وصحیح نمیدانند.

ومالکیها بنابه تعریفی که ارائه شد، معنیّ خاصّ(عوض ازنفس) را برای دیه در نظر گرفته و فقهای شافعی و حنبلی، «دیه» را در نفس و غیر آن (اعضا و جراحات)، استعمال نموده اند.

مبحث سوم: شجاج

شجاج در لغت جمع شجّه و اسم مرّه از شَجّ است(جوهری،۱۴۱۰، ۱، ۱۶۱) و در اصطلاح فقهای متقدم و متأخر عبارت است از زخم هایی که بر سر وصورت وارد می شود.(طوسی،۱۳۸۷، ۷، ۷۷) و چنانچه مانند این شجاج در بدن ایجاد شود جُرح نامیده می شود(حنفی رازی، ۱، ۱۶۱۶)

فقهای اهل سنت نیز شجاج را همان زخم هایی می دانند که مختص به سر و صورت باشد(ابن رشد،۱۹۸۸، ۳، ۳۲۲).

از میان فقهای امامیه از جمله شیخ کلینی اقسام شجاج را ده قسم می دانند که عبارتند از: ۱- حارصه ۲- دامیه ۳- باضِعه ۴- مُتلاحِمه ۵- سمحاق ۶- موضِحه ۷- هاشمه ۸- منقّله ۹- مأمومه ۱۰- جائفه.(کلینی،۱۴۰۷، ۷، ۳۲۹)

شیخ مفید و شیخ طوسی و ابن حمزه انواع شجاج را هشت قسم دانسته اند که این همان نظر مشهور است: ۱- حارصه ۲- دامیۀ ۳- متلاحمه، ۴- سمحاق ۵- موضحۀ ۶- هاشمۀ ۷- ناقلۀ(منقله) ۸- مأمومۀ (بغدادی(شیخ مفید)،۱۴۱۳، ۷۶۵).

لازم به زکر است که اختلاف نظر هایی میان فقهای امامی ونیز بین مذاهب اهل سنّت دیده می شود؛ مثلاً فقهای اهل سنّت، باضعه و متلاحمه را یکسان نمی دانند،حنفیان پس از حارصه، دامعه را به اقسام شجاج افزوده اند(بهوتی حنبلی، ۶، ۶۵)

اکثریت فقهای حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی مصادیق شجاج را ده قسم عنوان کرده اند که در پائین به تفصیلات آن انشاالله خواهیم پرداخت.

مبحث چهارم: مفهوم جراحات در فقه

حراحت از ماده «ج- ر-ح» به معنای زخم و پارگی ایجاد شده در پوست یا گوشت حیوان یا انسان است.(جوهری، ۱، ۳۵۸) وبه نظر برخی به زخمی گفته می شود که از آن خون جاری شود.(راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۹۰) واژه «قَرح» و «قُرحَه» یا «قَرحَه» نیز در زبان عربی به همین معنا به کار می روند، هرچند برخی مراد از آن را زخم دردآور(ابن فارس، ۵، ۸۲) یا چرک آلود یا درد ناشی از زخم(همان، ۳۲۳) دانسته اند. در متون دینی از جمله قرآن کریم جارحه (جمع آن، جوارح) به حیوانی شکاری اطلاق شده است که بدن شکار خود را پاره می کند تا آن را از پای در آورد « وما علّمتُم مِنَ الجوارِحِ مُکَلِبینَ» سوره مائده آیه ۴،

جراح در لغت، جمع جُرح می باشد و در اصطلاح، آنچه که مثل شجاج در بدن ایجاد گردد جُرح نامیده می شود.
فقها در عباراتشان به هر نوع زخمی که از ناحیه غیر به بدن انسان وارد شود در غیر ناحیه سر و صورت جَرح می گویند که جمع آن جِرا ح می باشد و به زخم های سر و صورت اشجاع می گویند که جمع آن شجه می باشد (حر عاملی(شهید ثانی)،۱۴۱۳، ۱۰، ۲۶۷).
پس با این تفاسیر به نظر می رسد که بین زخمی که در سر و صورت حادث شده و بین زخمی که در سایر اعضای بدن باشد فرق وجود دارد، هرزخمی که در بدن(یعنی غیر از رخم هایی که در سر و صورت) ایجاد گردد به جراح اطلاق می گردد.
۱. جراحت(به کسرجیم) یا جرح: در لغت به معنای خستگی است و جمع آن جِراح می باشد و عرفاً به مطلق زخم بدن انسان اعم از این که از ناحیه غیر ایجاد یا در نتیجهٔ فساد در بدن پیدا شود گفته می شود و یا از دیدگاه فنی جرح هر ضایعه ای است که با عوامل و وسایل مکانیکی یا فیزیکی یا شیمیایی در اعضاء و انساج بدن انسان ایجاد شود اعم از این که آن ضایعه درونی باشد یا بیرونی، خون ریزی ایجاد کند و موجب مرض بشود یا نشود و با این تفصیل هر زخم معمولی و شکستگی استخوان و سوختگی و امثال آن جرح به شمار می آید و مهم یا غیر مهم بودن، کوچک یا بزرگ بودن زخم در وصف آن بی تأثیر است از این رو فرو کردن یک سوزن ساده در بدن نیز از مصادیق جرح محسوب می شود. (ابراهیم پاد، ۱، ۹۵)
۲. ضرب: ضرب در لغت به معنی زدن و در زبان عرف به هر صدمه ای که به بدن انسان وارد آید ضربه گفته می شود خواه به طور مستقیم وارد آید مثل زدن سیلی به صورت دیگری و خواه به صورت عیر مستقیم مانند تصادم و برخورد هر چند زخم و کوفتگی در بدن به جای نگذارد ولی معمولاً ضربه منتهی به سیاهی، کبودی و سرخی پوست بدن انسان می شود و مستلزم تأثیر و تأثر مادی در بدن مضروب است.
در پزشکی قانونی ضرب به صدمات بدنی گفته می شود که بدون گسیختگی نسوج و جاری شدن خون ایجاد گردد و تورم، کوفتگی، سرخی، کبودی، سیاه شدن و پیچ خوردن مفاصل بدون شکستگی تجمع خون در بافت ها و خون مردگی که به صورت کبودی و سیاه شدگی ظاهر می گردد آثار ضرب است.
گاهی ممکن است ضربه شدید و همراه با شکستگی و آسیب احشایی و یا ضایعات مغزی باشد. (پزشکی قانونی،۱۳۷۷، ۱، ۷۲۶)
قانون مجازات اسلامی در ماده ۴۸۴) دیه ضرباتی را که باعث تغییر رنگ پوست از حالت طبیعی به یک از سه حالت سیاهی، کبودی یا سرخی می شودرا تعین کرده است.

مبحث ششم: جرح در پزشکی قانونی

در پزشکی قانونی به آسیب بدنی که به موجب آن بافت های بدن از هم گسیخته شده و اغلب با خون ریزی توأمند مانند پوست رفتگی، خراشیدگی، پارگی و بریدگی سطحی و عمیق همراه با آسیب پریوست (ضریع، پرده نازک روی استخوان) و نیز همرا با شکستگی یا آسیب مختصر یا شدید احشائی یا صدمه مغزی جرح گفته می شود. (پزشکی قانونی،۱۳۷۷، ۱، ۷۲۶)

مبحث هفتم: مصادیق شجاج و احکام دیه آن از دیگاه فقهای امامیه

میان فقهای امامیه در تعداد شجاج اختلاف نظر وجود دارد و به طور طبیعی در موارد اختلافی دیه ی آنها هم متفاوت خواهد شد. بنابراین ضرورت دارد ابتدا به بحث مصادیق شجاج پرداخته و سپس به دیه ی آن ها اشاره شود.

۱. مصادیق شجاج

بنابر نظر مشهور فقهای امامیه ازجمله ابن جنید،سید مرتضی، شیخ طوسیف امام خمینی و آیت الله سبزواری، مصادیق شجاج هشت قسم است که به این ترتیب می باشند: ۱- حارصهٔ ۲- دامیهٔ ۳- متلاحمه ۴- سمحاق ۵- موضحهٔ ۶- هاشمهٔ ۷- منقله ۸- مأمومهٔ (ابن جنید اسکافی،۱۴۱۶، ۳۶۱- ۳۶۲) در این جا به توضیح این مصادیق و نیز میزان دیهٔآن پرداخته می شود.

۱-۱. حارصه

حارصه در لغت از حَرّص به معنای کندن، اخذ گردیده است(جوهری، ۳، ۱۰۳۲). حارصه در اصطلاح فقها عبارت است از آن زخمی که پوست را می کَنَد؛ همانند خراش، بدون این که خونریزی کند(ابن ادریس حلی،۱۴۱۰، ۳، ۴۰۶) در این تعریف فقهای امامیه اختلافی ندارند.

۱-۱-۱. دیه حارصه

بنابر نظر اکثر آراء فقهای متقدم ومتأخر میزان دیهٔ حارصه یک شتر است.(علم الهدی،۱۴۱۵، ۵۴۸). ابن جنید می گوید: اولین مصداق شجاج حارصه است که دیه ی آن نصف شتر می باشد(ابن حنید اسکافی،۱۴۱۶، ۳۶۱- ۳۶۲). ابی صلاح حلبی و ابن زهری مقدار دیه ی حارصه را عشر عشر (یک دهم یک دهم) دیه ی مشجوج(زخم ایجاد شده)می دانند. (حلبی،۱۴۰۳، ۴۰۰). اما نظر مشهور فقهان است که

آیت الله حائری به نحو جامع تری عنوان کرده و با رد نظر ابن جنید مبنی بر نصف شتر در ریاض المسائل می گوید : نظر مشهور تر و اظهر بلکه مطابق با نظر عامۀ فقهایی که متأخر هستند قول معتبر بلکه صحیح یا قریب به صحیح این است که در حارصه(شبیه خراش) یک شتر است بر خلاف نظر ابن جنید اسکافی که دیه حارصه را نصف شتر دانسته است که بنابر روایتی شاذ بوده و مستند آن هم واضح نیست(حائری،۱۴۱۸، ۲، ۵۵۵).

حال به روایت که بر ثبوت یک شتر برای حارصه دلالت میکند اشاره می کنیم: « منصور بن حازم نقل می کند که امام صادق فرمود: در حارصه (مانند خراش) یک شتر و در دامیه دو شتر و در باضعه که کمتر از سمحاق است ۳ شتر و در سمحاق که کمتر از موضحه است چهار شتر و در موضحه پنج شتر است» (کلینی،۱۴۰۷، ۷، ۳۲۷).

در بعضی نسخ به جای حارصه، خارصه آمده است؛ از جمله این که شیخ طوسی می گوید: خارصه، زخمی است که پوست را شکافته و می خراشد و دیه ی آن یک شتر است(طوسی،۱۳۸۷، ۷، ۱۲۲)

خرصه که به آن خارصه و خریصه هم اطلاق می گردد، عبارت است از زخمی که پوست را خراشیده و آن را می شکافد یا می بُرد و از بین می برد؛ بدون آن که خون جاری شود و دیه ی آن یک شتر است(حلی، ۴، ۷۱۱).

۲. دامیه

در اصطلاح دامیه آن زخمی است که همراه آن خون جاری می گردد و مقدار کمی در گوشت نفوذ می کند و دامعه نیز خوانده می شود بخاطر این که از آن قطراتی همانند اشک خارج می گردد(علم الهدی،۱۴۱۵ ۵۴۸)، تعاریف دیگری نیز از دامیه ارئه گردیده است. علامه حلی آن را این گونه تعریف می کندکه:دامیه زخمی استکه به گوشت می رسد و از آن خون جاری می گردد و دیۀ آن دو شتر است (حلی(علامه) ۳، ۶۸۹).

صاحب مفتاح الکرامه نیز می گوید: دامیه زخمی است که کمی در گوشت فرومی رود و در آن دو شتر است(عاملی،۱۰، ۴۸۰).

۲- ۱ دیه دامیه

برخی فقها دیۀ دامیه را یک شتر و برخی نیز دو شتر عنوان کرده اند و هریک از این فقها به روایاتی استناد نموده اند که به آنها اشاره می شود «سکونی از امام صادق نقل کرد که فرمود: رسول اکرم(ص) در دامیه به یک شتر و در باضعه به دو شتر و در متلاحمه به سه شتر و در سمحاق به چهار شتر حکم کرد.»

آیت الله مکارم شیرازی در مورد دو مصداق حارصه و دامیه چنین فتوا داده است: « در جراحاتی مانند حارصه و دامیه، و همچنین در تغییر رنگ مانند کبودی، التیام تأثیری ندارد، ولی اگر نتیجه عادی و غیر قابل اجتناب جنایت باشد، تأثیردارد و در صورتی که نتیجه آن از کار افتادگی نسسبی آن عضو باشد، باید محاسته شود و نیز اگر سر شخصی با سنگ یا هر وسیله ی دیگری شکسته شود، ولی دانسته نشود که جه مقدار جراحت وارد شده، بلکه فقط می دانیم از سر مجروح خونی آمده است؛ و اکنون شخص مجروح فوت کرده، دیه آن در صورتی که فقط می دانید سر او زخم شده، و بیشتر از آن را یقین ندارید قیمت یک شتر است و در صورتی که به مجنی علیه دسترسی ندارید، به نیّت او دیه اشرا به فقیری صدقه می دهید. مگر این که یقین داشته باشید که او از شما راضی شده است».

۳. باضعه

باضعه در لغت از ریشه ی بضع به معنای شکافتن پوست (ابن منظور، ۸، ۱۲) و بضعه به معنای قطعه ای از گوشت بوده و جمع آن بِضّع و بضاع می شود (جوهری، ۳، ۱۱۸۶). در اصطلاح فقها، باضعه زخمی است که گوشت را می شکافد و در مقدار جنایت از دامیه بیشتر است(ابن جنید اسکافی،۱۴۱۶، ۳۶۱).

برخی دیگر از فقها در تعریف آن گفته اند که باضعه زخمی است که بسیار در گوشت فرو رفته ولی به زخم بعدی یعنی سمحاق نمی رسد و دیه ی آن سه شتر بوده و باضعه را همان متلاحمه(ابن منظور، ۱۲، ۵۳۶) می دانند. این دو دسته از فقها برای تعریف خود از باضعه به روایاتی استناد نموده اند که در مطلب گذشته به آن اشاره شد.

۳- ۱. دیه باضعه(متلاحمه)

دیه ی این نوع زخم بر اساس روایات سه شتر است حال به این روایات اشاره می کنیم: «علی بن ابراهیم عن أبیه عن ابن ابی عمیر عن حماد عن الحلبی عن ابی عبدالله ع قال فی الموضحۀ خمس من الابل و فی السمحاق اربع من الابل و الباضعه ثلاث من الابل و فی المأمومه ثلاث و ثلاثون من الابل و الجائفه ثلاث و ثلاثون من الابل و المنقله خمس عشرۀ من الابل(کلینی،۱۴۰۷، ۱۰، ۲۹۰) ؛حلبی از امام صادق ع نقل کرد که فرمود: در موضحه پنج شتر و در سمحاق چهارشتر و در باضعه سه شتر و در مأمومه سی وسه شتر و در منقله پانزده شتر است»

۴. سمحاق

سمحاق در لغت به پوست نازک گفته مس شود و در اصطلاح، سمحاق عبارت است از زخمی که گوشت را می بُرد بطوری که به پوست نازک روی استخوان برسد(طوسی،۱۳۸۷، ۳۵۵)

۴- ۱. دیه سمحاق

از دیدگاه فقهای امامیه از جمله ابن ادریس، محقق حلی، علامه حلی، شهید اول و شهید ثانی و با استناد به روایات وارده که در ادامه ذکر خواهند شد، مقدار دیه ی سمحاق چهار شتر است؛ و نیز بر اساس یک دید گاه نو از آیت الله مرعشی مقدار دیهٔ سمحاق ۱/۲۴۸ کیلو گرم نقره است(شوشتری، ۱، ۴۵۵). آیت الله گلپایگانی در مورد سمحاق می گوید: سمحاق در موردی که جرح از سمحاق کمتر باشد چنانچه خطائی است نسبت به مخارج مذکوره احوط مصالحهٔ جانی با مجنی علیه است و در غیر این مورد این گونه مخارج به عهدهٔ خود مجنی علیه است و سمحاق جرحی است که به پردهٔ نازک روی استخوان رسیده ولی آن را پاره نکرده باشد، دلیل بر این که دیه ی سمحاق از ذکر مجدد آن ها خود داری می شود.

۵. موضحه

موضحه در لغت از وَضَحَ اخذ شده که در اصل مفرد بوده و دلالت بر ظهور چیزی و آشکار شدن آن دارد(حمیری،۱۴۲۰، ۱۱، ۷۱۹۵) و در اصطلاح موضحه آن زخمی است که در آن استخوان آشکار می شود(طوسی،۱۳۸۷، ۵، ۲۲۸)

۵- ۱. دیهٔ موضحه

با توجه به روایاتی که در بارهٔ موضحه وارد شده فقها نیز بر همین اساس فتوا به دیهٔ پنج شتر در این نوع زخم داده اند (جبعی عاملی(شهید ثانی)،۱۴۱۳، ۱۵، ۴۵۵)

روایاتی در باب باضعه از مسمع بن عبدالملک و از زراره و در صحیحهٔ حلبی مطرح شد دیهٔ موضحه را نیز پنج شتر عنوان کرده اند(کلینی،۱۴۱۷، ۷، ۳۲۷)

۶. هاشمه

هاشمه از هشم اخذ گردیده و هَشم شکستن چیزی تر یا خشک است و علمای اهل لغت از جمله فراهیدی در العین و جوهری در الصحاح همین معنا را برای هشم به کار برده اند(فرهیدی، ۳، ۴۰۵) (جوهری، ۵، ۲۰۵۸). و در اصطلاح هاشمه به زخمی گفته می شود که استخوان را می شکند(ابن جنید اسکافی،۱۴۱۶، ۳۶۲) فقهای امامیه از جمله ابن جنید، شیخ طوسی، و ابن ادریس و دیگران در کتب خود هاشمه را در همین مورد استعمال نموده اند.

۶- ۱. دیه هاشمه

بر اساس فتاوای فقهایی چون شیخ طوسی، ابن حمزه، طبرسی، صاحب ریاض و صاحب جواهر و امام خمینی دیهٔ هاشمه ده شتر می باشد(طوسی،۱۳۸۷، ۶، ۲۳). نظر بر این که ده شتر یک دهم دیهٔ انسان می شود، تمیمی دیهٔ هاشمه را صد دینار اعلام کرده که آن نیز یک دهم دیهٔ فرد است(تمیمی مغربی،۱۳۸۵، ۲، ۴۳۹).

گروهی از متقدمین به تبع آن ها متأخرین در پرداخت ده شتر به عنوان دیهٔ زخم هاشمه بین جنایت خطایی و عمد خطا و شبه عمد تفصیل داده اند(محقق حلی، ۴، ۴۳۹).

امام خمینی درتحریر الوسیله این موضوع را به نحوجامع تری بحث می کند» وی می گوید: در هاشمه ده شتر می باشد، احوط این است که سنّ و عمر شترها معتبر می باشد که در قتل خطا بر چهار جزء دیه و بر سه جزء در قتل شبه عمد توزیع می گردد. پس اگر در دیه خطا بیست بنت مخاض و بیست ابن لبون و سی بنت لبون و سی حقه باشد، احوط این است که حکم به دو بنت مخاض و دو ابن لبون و سه بنت لبون و سه حقه داده شود و نیز در شبه عمد چهار خلفه ثنیه وسه حقه و سه بنت لبون است(خمینی، ۲،۱۳۶۳، ۵۹۵)

بر این مقدار دیه(۱۰شتر) روایاتی چند دلالت دارند که عبارتند از: « أَخْبَرنا عبدالله أَخْبَرنا محمد حَدّثنَی موسی قَالَ حَدَّثَنا أَبِی عَن أَبیهِ عن جَدّهِ جعفر بن محمد عن أَبیه عن جده أَن علیاً ع قَضَی فی الّهاشمهٔ عشّراً مِنَ الّإبلِ(مجلسی، ۱۰، ۴۷۳)؛ جعفر بن محمد از پدرش و او از جدش روایت می کند که علی(ع) در هاشمه به ده شتر حکم کرده است».

مضمون همین روایت از سکونی در منابع فقه روایی از جمله تهذیب و وسائل الشیعه نیز آمده است که به شرح ذیل است:

«محمد بن الحسن الصفار عن علی بن ابراهیم بن هاشم عن النوفلی عن السکُونی أَن أَمیرالمؤمنین(ع) قضی فی الّهاشِمَهٔ بِعَشرِ مِنَ الّابلِ(حر عاملی، ۲۹، ۳۸۲)

در سند این روایت محمد بن حسن صفّار و جود دارد که شیخ طوسی او را ثقه دانسته است.

۷. منقلّه

منقلّه متخذ از نَقل به معنای انتقال دادن چیزی به جایی است و این معنا در کتب لغت از جمله العین و الصحاح و معجم مقاییس لغهٔ آمده است(فراهیدی، ۵، ۱۶۲). فقهای امامیه با به کار بردن عبارات مختلف اما با یک مضمون واحد، منقله را این گونه تعریف کرده اند: منقله آن است که فراش استخوان ها و استخوان های نازک سر از آن بیرون می آید و آن استخوان نیازمند جابجایی است، آیت الله خویی در تعریف دیگر می گوید: منقلّه زخمی است که استخوان را از جایی که خداوند خلق کرده به جای دیگر منتقل می کند(خویی،۱۴۲۲،۲، ۱۲۸)

۷- ۱. دیهٔ منقله

دیهٔ زخم منقله بنابر نظر اکثر فقها از جمله شیخ طوسی، علامه حلی، شهید اول، شهید ثانی، و امام خمینی پانزده شتر است(طوسی، ۷، ۱۲۲)

روایات که دلالت به دیه منقله به پانزده شتر است قرار ذیل است: «محمد بن الحسن بإسناده عن الّحسن بن علی بن فضالِ عن ظریف عن أبی حمزهٔ عن أبی بصیر عن أبی عبد الله (ع) قال فی المنقلهٔ خمس عشرهٔ من الّإبلِ عُشّرٌ وَنِصّف عُشرٍ(صدوق،۴، ۱۶۷)؛ ابی بصیر نقل می کند که امام صادق فرمود در منقله پانزده شتر است که یک دهم و نصف یک دهم دیهٔ کامل می شود».

روایتی که از مسمع بن عبدالملک در مصادیق قبل ذکر شد

روایتی که از حلبی قبلاً ذکر شد.

۸. مأمومه

در اصطلاح، مأمومه آن زخمی است که به ام الرأس(ام الدماغ) یعنی کیسه ای که در آن مغز سر جمع شده است می رسد(ابن ادریس حلی، ۳، ۴۰۷).

۸- ۱. دیهٔ مأمومه

مقدار دیهٔ زخم مأمومه یک سوم دیه؛ یعنی سی و سه شتر است(عاملی(شهید ثانی)،۱۴۱۳، ۱۵، ۴۵۹)؛ و برخی از جمله فاضل مقداد و شهید ثانی مقدار دیهٔ منقله را سی وسه شتر اعلام نموده اند(همان، ، ۴۵۳). اما آن چه نزدیک به ذهن می رسد همان سی وسه شتر است و البته درمورد یک سوم می توان گفت که معادل آن همان سی وسه شتر است و چه بگوییم یک سوم دیه و چه بگوییم ۳۳ شتر فرقی نمی کند چراکه سی وسه شتر همان معادل یک سوم است.

مستند دیهٔ یک سوم روایاتی است که از مسمع بن عبد الملک در مصادیق قبل ذکر شد(کلینی،۱۴۰۷، ۷، ۳۲۶). همچنین روایتی که از حلبی از امام صادق، و روایتی که از قاسم ابن عروه آمده است.

۹. دامغه و دیهٔ آن

دامغه در لغت آهنی است که به دنبالهٔ پالان نصب کنند و جمع آن أدمِغه دُمُغ بوده و دماغ به معنای مغز سر یا امّ الرأس یا امّ الدماغ(که پوستی نازک است) می باشد(زبیدی، ۱۲، ۱۶) و در اصطلاح دامغه زخمی است که کیسهٔ مغز را می شکافد و به مغز سر می رساند(عامل(شهید ثانی)، ۱۵ف ۴۵۹).

برخی از فقها همانند ابن ادریس در صورت زنده ماندن مجروح یک سوم دیه کامل و شماری دیگر همچون علامه حلی و شهید ثانی بجز یک سوم أرش(مابه التفاوت خسارت وارد شده) را واجب شمرده اند؛ زیرا در شرع دامغه دیهٔ مقرر ندارد و در این گونه موارد میزان خسارت با روش خاص و باتشخیص حاکم معین می شود(دانشنامهٔ جهان اسلام، بنیاد دائرهٔ المعارف اسلامی، برگرفته از مقالهٔ جراحات، شمارهٔ ۴۵۴۴). نکته ای که باید به آن اشاره نمود این است که چون در مصادیق قبل(هشت مصداق سابق) امکان زنده ماندن مجروح بسیار وجود دارد و امکان مرگ قطعی نیست، لذا چون در دامغه مرگ حتمی می شود این مصداق به آن هشت گروه اضافه نگردیده و چنانچه مجروح در اثر این زخم فوت کند جانی باید دیهٔ کامل و بر فرض زنده ماند دو غرامت بر او واجب می شود، یکی جریمهٔ مأمومه که یک سوّم بود و دیگری جریمهٔ حکومت بنابراین که به امّ دماغ رسیده است(سبحانی، ۹۱/۹/۲۸ سایت)

بر اساس فتوای آیت الله مکارم شیرازی جرم دامغه دیه و ارش دارد، ولی پزشکی قانونی ارشی هم تحت عنوان کاهش استحکام جوار استخوان ناشی از آناتومی اعلان نموده است. اما جانی تنها ارش پاره شدن پوسته مغز را، علاوه بر دیه مأمومه، باید بپردازد.

۱۰. جائفه

برخی از فقهای امامیه جائفه را زخمی می دانند که به درون مغز می رسد؛ از جمله این فقها می توان به کلینی؛ شیخ صدوق و محقق اردبیلی اشاره نمود(کلینی،۱۴۰۷، ۴، ۴۲۹)؛ اما ابن زهره جائفه را از مصادیق شجاج نمی داند. بر اساس فتوای آیت الله مکارم شیرازی با توجه به این که شکم از حیث عرض دارای دو لایه است(یکی پوست شکم، و دیگری شکمبه) اگر جراحتی پوست شکم را پاره کند، امّا شکمبه را پاره نکند، و چنانچه وارد فضای خالی داخل بشود، جائفه است(ابن زهره، ۴۲۰)

۱۰- ۱. دیه جائفه

اکثر فقهای امامیه همچون شیخ صدوق و ابن ادریس، شهید اول، وآیت الله بروجردی و فاضل لنکرانی دیه جائفه را یک سوم می دانند.

مبحث هشتم: دیگر احکام شجاج

حال اگر هر کدام از این مصادیق در یکدیگر تداخل نمایند بدیهی است که احکامی مجزا خواهند داشت؛ از جمله اینکه اگر دو موضحه اتفاق بیفتد، و هاشمه تابع موضحه است(نجفی، ۴۳، ۳۳۳) اگر شخصی موضحه ای در سر دیگری ایجاد نماید و دیگری نیز هاشمه ای بوجود آورد و نفرسومی نیز منقله و نفر چهارم نیز مأمومه پس بر نفر اول پنج شتر یعنی مابه التفات بین موضحه و هاشمه و بر نفر سوم ما به التفاوت بین هاشمه و منقله و بر نفر چهارم هجده شتر واجب می شود، اما در این اشکال وجود دارد و اظهر این است که: نفر دوم تمام دیه هاشمه و نفر سوم تمام دیهٔ منقله و بر نفر چهارم تمام دیهٔ مأمومه است و چه اشکال اینجا است که: زمانی گفته شود دیهٔ ده شتر، فقط در هاشمه واجب می شود، آن گاه که با هاشمه، موضحه باشد پس اگر موضحه ای باشد و سپس هاشمه ای اتفاق افتد، پس پنج شتر برای موضحه و پنج شتر نیز برای هاشمه واجب می شوود(خویی،۴۲، ۴۷۶). اگر شخصی موضحه ای بوجود آورده و دیگری نیز هاشمه و نفر سوم منفله و نفر جهارم مأمومه بر نفر اول چنج شتر بخاطر ایضاح واجب می شود، و بر دومی مابین موضحه و هاشمه و بر سومی مابین هاشمه و منقله ۵ شتر و بر نفر چهارم تمام دیهٔ مأمومه است(هجده شتر) است(هاشمی، ۲، ۶۵۸)

به عنوان مثال چند نفر به شخصی هجوم می آورند و هر کدام جرحی را بر وی وارد می نمایند جراحتهای وارده از نظر کم و کیف مختلف می باشد و بعضی قابل قصاص و بعضی قابل قصاص نمی باشد و نیز بعضی بر اندام وارد شده و بعضی بر سرو صورت و نیز بعضی به صورت دامیه و بعضی دیگر به صورت هاشمه و غیره می باشد و این مطلب مسلم ایت که هر یک از مهاجمین به طور مستقل جرجی را وارد نموده لیکن معلوم نیست کدام جرح از کدام مهاجم صادر شده و خود مجروح نیز در این زمینه ادعایی ندارد. یکی از فقهای این گونه به مسأله پاسخ می دهد که: در مفروض سؤال دبه جروح غیر قابل قصاص با قرعه تعین می شود و قاضی شرع نسبت به جروح قابل قصاص، جارجین معلوم بالاجمال را وارد می کند که دیه آن جروج را با توافق بین خود شان بپر دازند(منتظری، ۱، ۲۸۴). گاه زخم موضحه ای که وارد می شود باعث اجتماع دو موضحه یا زخم های دیگر نیز می گردند طبیعتا احکام این تداخل و اجتماع با موضحه اولیه تفاوت خواهد داشت. آیت الله بهجت این مبحث را به صورت جامع بررسی کرده است که در ذیل می آید: اگر شجّه، با یک ضربت انجام گرفت لکن بعض آن موضحه و بعض پایین تر از ان بود، دو جنایت است و برای هر کدام قصاص، مماثلت با هر کدام رعایت می شود. اگر دو موضحه ایقاع کرد و بین آنها متلاحمه اگر چه با یک ضربت و با اتصال بوده، در قصاص رعایت مماثلت می شود و در دیهۀ دو موضحه و یک متلاحمه دیهٔ آنها مأخوذ می شود(بهجت، ۵، ۴۵۲). اگر دو موضحه ایقاع کرد و ازالۀ حاجز بین آنها از طرف جانی شد، پس از آن مجنی علیه ادّعا کرد که ازاله بعد از اندمال بوده وسه موضحه بر جانی است، و جانی ادّعا کرد که قبل از اندمال، ازاله شده بود پس یک وضحه شده است، قول مجنی علیه در دو موضحه مقدم است و قول جانی در انتفای سوم(همان)

اگر به جنایت شخصی موضحه های متعدده مثلاً حاصل شد، بین آنها فواصل بود، برای هر موضحه پنج شتر است اگر چه مجموع ازید از دیه نفس باشد. اگر در یک محل دو موضحه مثلاً وارد شد با فصل اندمال، از یک جانی یا متعدد، دو دیه موضحه ثابت است. اگر موضحه وارد شد، پس از مدتی برء حاصل شد، اظهر لزوم دفع دیه آن است چه اثری از آن بماند یا نه. اگر دو موضحه در سر وارد شد پس از آن حاجز بین آن دو از باطن رفع شد و در باطن متصل شدند نه در ظاهر، اظهر تعدد دیه است؛ و اگر ما بین آنها در ظاهر متصل شد نه در باطن، دو موضحه در دو طرف و یک غیر موضحه در وسط است، مگر آن که با یک[ضرب] این صورت عمل شد که اتحاد موضحه خالی از وجه نیست(همان)مصادیق سر و صورت بوده و؛ از مصادیق سر و صورت است، و مشمول احکام شجاج می باشد(همان)

جرح بر گردن در بعضی از موارد، دیه و در بعضی موارد ارش دارد. چراکه انواع دیه حارصه و دامیه و سمحاق و مانند آن در مورد گردن نیز صادق است. ولی دیه آن مانند دیه بدن می باشد؛ نه مانند دیه سر و صورت، و در غیر موارد أرش دارد(همان)

جراحتی که به اعضای درونی انسان وارد شود بر اساس نوع عضو آسیب دیده در داخل بدن، متفاوت است. در حالی که دیه در تمام موارد آن در حدّ جائفه یکسان است.(به طور مثال جائفه این که منجر به پارگی روده می شود، با جائفه ای که تنها منجر به پارگی پرده صفاق و چادرینه (امنتوم) می شود از نظر سیر درمان و هزینه ها و نقص عضود به هیچ وجه یکسان نیستند، لکن دیه آن ها یکی است در این گونه موارد که علاوه بر دیه ایجاد یک جراحت جائفه، به اعضای درونی مانند روده ها صدمه وارد می شود، نسبت به آن مقدار اضافه باید ارش داده شود.(www.makarem.ir)

مبحث دهم: مصادیق شجاج و احکام دیهٔ آن از نظر مذاهب اهل سنت

مذاهب چهار گانه برای شجاج بحث های فراوان نموده و مصادیق شجاج را در مرتبهٔ نخست بررسی کرده و در نهایت احکام این اقسام را به بحث گذاشته اند. در اینجا ابتدا آرای فقهای حنفی و سپس مالکی و آن گاه شافعی و حنبلی بیان می گردد.

۱. شجاج و دیهٔ آنها از دیدگاه حنفیه

۱-۱ تعداد شجاج

برخی از فقهای حنفی هشت قسم برای شجاج در نظر گرفته اند که عبارتند از: ۱- دامیه ۲- باضعه ۳- متلاحمه ۴- سمحاق ۵- موضحه ۶- هاشمه ۷- منقله ۸- آمّه(سغّدی،۱۴۰۴، ۲، ۶۷۷)

گروهی نیز یازده قسم را پذیرفته اند که به شرح ذیل می باشند: ۱- حارصه ۲- دامعه ۳- دامیه ۴- باضعه ۵- متلاحمه ۶- سمحاق ۷- موضحه ۸- هاشمه ۹- منقله ۱۰- آمّه ۱۱- دامغه (سرخسی،۱۴۲۱، ۲۶، ۷۴).

بنابر نظر اکثریت فقهای حنفی، از جمله ابن همام و ابن عابدین وغیتابی و زیلعی حنفی مصادیق شجاج را ده قسم عنوان کرده که عبارتند از: ۱- حارصهٔ ۲- دامعه ۳- دامیه ۴- باضعه ۵- متلاحمهٔ ۶- سمحاق ۷- موضحهٔ ۸- هاشمهٔ ۹- منقله ۱۰- آمّه(سیواسی، ۱۰، ۲۸۴).

۲. دیهٔ شجاج کمتر از موضحه

۲- ۱. دیهٔ حارصه

بنابر نظر ابوبکر حدادی دیهٔ حارصه پنج مثقال است(حدادی،۱۳۲۲، ۲، ۱۳۲)؛ و طبق آرای اکثریت حنفیان از جمله ابن عابدین، ملاخسرو و شیخی زاده دیه حارصه حکومت عدل می باشد؛ حکومت عدل اصطلاحی نزد اهل سنت است در مورد دیه شجاج، که از طرف شرع مقدس، أرش معین و مقدّر ندارد وتوسط دو کارشناس عادل مشخص و معین می شود.

۲- ۲. دیهٔ دامعه

دامعه در لغت از دمّعُ اخذ شده به معنای اشک(ابن منظور،۸، ۹۲)، و جمع آن دُموع می باشد(جوهری، ۳، ۱۲۰۹) و در اصطلاح، دامعه زخمی است که از آن به اندازهٔ اشک، خون جاری شده(سرخسی،۱۴۲۱، ۲۶، ۷۳) و آشکار می گردد. بنابر نظر اکثر فقهای حنفی پس از حارصه، دامعه ذکر شده و حکم مترتب بر آن را حکومت عدل دانسته اند(ابن عابدین،۱۴۱۲، ۷، ۱۵۳)

۲- ۳. دیهٔ دامیه

سغدی برای دامیه قائل به حکومت عدل شده است، وی در النتف هم دامیه را به عنوان اولین مصداق ذکر کرده است و هم حکم وارد بر آن را حکومت عدل دانسته است(سغدی،۱۴۰۲، ۲، ۶۷۷).

حدادی در الجوهرهٔ النیرهٔ دامیه را به دامیهٔ کبری(همراه خون) و دامیهٔ صغری(بدون جریان خون) تقسیم کرده است، که برای دامیهٔ کبری دوازده مثقال و نصف قیمت شتر و یک چهارم و برای دامیهٔ صغری ششم مثقال در نظر گرفته است(حدادی،۱۳۲۲، ۲، ۱۳۲)

۲- ۴. دیهٔ باضعه

شیبانی دیه باضعه را حکومت عدل دانسته(شیبانی، ۴، ۴۵۶) و حدادی دیهٔ آن را بیست مثقال(قیمت دو شتر) می داند(حدادی،۱۳۲۲، ۲، ۱۳۲).

۲- ۵. دیهٔ متلاحمه

کاسانی در تعریف زخم متلاحمه می گوید: متلاحمه زخمی است که گوشت بیشتر از آن چه که در باضع نفوذ کرده بریده می شود(کاسانی،۱۴۰۷، ۷، ۲۹۶)

و نیز موصلی بلدحی با ارائهٔ تعریفی دیگر متلاحمه را عبارت از زخمی می داند که: گوشت را می بُرد نه استخوان را، و این بُریدن به گونه این است که به گوشت می چسپد(موصلی، ۵، ۴۱۸)، علاوه بر این سُغدی دیهٔ متلاحمه را سیصد مثقال که معادل سه شتر است در نظر گرفته است(سُغدی،۱۴۰۴، ۲، ۶۷۷).

۲- ۶. دیهٔ سمحاق

در سمحاق هم چون حارصه و دامعه و دامیه و باضعه و متلاحمه حکومت عدل است(شیبانی، ۴، ۴۵۶).

ونیز گفته شده است: درآن چه که قبل از موضحه است(شش مصداق اول) از حارصه تا سِمحاق حکومت عدل است. بدین صورت که به مقدار این زخم نسبت به موضحه نظر می شود با این بیان که این زخم مثل باضعه مثلاً نسبت به موضحه سنجیده می شود پس اگر مقدار باضعه یک سوّم موضحه بود یک سوم أرش موضحه گرفته می شود و اگر یک چهارم موضحه بود یک چهار أرش موضحه اخذ می شود(حلبی، ۱، ۴۱۸)

مبحث یازدهم:احکام مصادیق کمتر از موضحه

۱. قصاص

در آنچه که قبل از موضحه است، مطابق آیهٔ ذیل قصاص صورت گیرد: « وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنفَ بِالْأَنفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ ۚ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُ ۚ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»(مائده، ۴۵)؛ در تورات بر آنان مقرر کردیم که جان در مقابل جان وچشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش دندان در برابر دندان می باشد و زخمها نیز به همان ترتیب قصاصی دارند و هر که از آن قصاص درگذرد پس آن کفاره گناهان او خواهد بود و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده اند آنان خود ستمگرانند».

حکم و جوب قصاص به این دلیل است که: امکان اندازه گیری عمق زخم و جود دارد به این صورت که تیغ به همان مقدار در گوشت تا انتهاب آن فرو می رود و آن گاه مثل آن زخمی که اینجاد شده در جانی استیفا می گردد(قرطبی، ۶، ۲۰۴)

۲. ثبوت ارش

اهل سنت اجماع دارند که در زخم هایی که کمتر از موضحه هستند أرش وجود دارد و این زخم های(کمتر از موضحه) عبارتنداز ۱- دامیه ۲- دامعه ۳- باضعه ۴- متلاحمه ۵- سمحاق(سغدی،۱۴۰۴، ۲، ۶۷۷)

۳. احکام موضحه

۳- ۱.قصاص

در موضحه چنانچه عمدی باشد قصاص است به این دلیل که امکان استیفای قصاص یعنی مماثله در زخم موضحه وجود دارد؛ زیرا آن حد که بوسیلهٔ چاقو بتوان به انتهای استخوان رسید در موضحه و جود داشته درحالی که چنین امکانی در باقی شجاج و جود ندارد(موصلی، ۵، ۸۴۱) و این نظر اکثر فقهای حنفی از جمله فرغانی مرغینانی و رومی بابرتی است. اکثر فقهای حنفی دلیل وجوب قصاص را آیه ۴۵ سوره مائده می دانند؛ از جملهٔ این فقها می توان به کاسانی، موصلی، ابن نجیم وابن عابدین اشاره کرد.

۳- ۲. دیهٔ موضحه

برخی دیگر از فقهای حنفی نصف یک دهم دیه را برای موضحه در نظر گرفته اند از جمله شمس الائمهٔ سرخسی در المبسوط قایل است: در موضحه نصف یک دهم دیه واجب می شود(سرخسی،۱۴۲۱، ۴، ۴۴۱).

روایاتی در این زمینه وجود دارد که به آن اشاره می سو: «قال: حدثنا یوسف عن أبیه عن أبی حنیفهَ، عن أبراهیم، أَنَّهُ قال فِی «السِّنَّ نِصفُ الْعُشْرِ، وَکَذَالِکَ الْمُوضِحهُ، و فی المنقلهُ العُشرُ وَنِصفُ الْعُشرِ، وَفِی الجَائفه ثُلُثُ الدیه(قاضی، ۱، ۲۱۹)؛ یوسف از ابی حنیفه نقل کرده است که در دندان نصف یک دهم است و در موضحه نیز نصف یک دهم».

۷. دیه هاشمه

شیبانی دیهٔ هاشمه را یک دهم دیه می داند(شیبانی، ۴، ۴۴۳). و برخی نیز برای هاشمه ده شتر در نظر گرفته اند، از جمله فقهایی که این نظر را پذیرفته اند می توان به سرخسی در المبسوط، و فرغانی مرغینانی در البدایه اشاره نموده (سرخسی،۱۴۲۱، ۲۶، ۷۳).

۸. دیه منقله

دیهٔ منقله یک دهم و نصف یک دهم است، که اگر مراد درهم باشد هزار وپانصد در هم و چنان چه مراد، شتر باشد پانزده شتر در نظر گرفته می شود(سغدی،۱۴۰۴، ۲، ۶۷۶). وهمچنین کاسانی در البدایع و سغدی در تحفهٔ الفقاء میزان دیهٔ منقّله را پانزده شتر دانسته اند(کاسانی،۱۴۰۶، ۷، ۳۱۶).

دیهٔ آمّه (مأمومه)

مقدار دیهٔ در نظر گرفته شده برای زخم آمّه یک سوّم دیه است وفقهایی همچون کاسانی و حلبی حنفی این مقدار دیه را پذیرفته اند(کاسانی، همان پیشین).

۲. شجاج ودیهٔ آنها از دیدگاه فقهای مالکی

۲- ۱.تعداد شجاج

بنابر آرای فقهای مالکی شجاج ده مصداق دارد که عبارتند از: ۱- دامیه ۲- خارصه ۳- باضعه ۴- متلاحمه ۵- سمحاق ۶- ملطاه ۷- موضحه ۸- هاشمه ۹- منقله ۱۰- مأمومه(ابن رشد، ۴، ۲۰۲).

بانگاه به این مصادیق می توان در یافت که برخی از فقهای مالکی در نامگذاری و جایگاه این مصادیق اختلاف نظر دارند ازجمله دسوقی در شرح الکبیر و ابن رشد در بدایهٔ المجتهد و نفراوی در فواکه الدوانی و صاوی در حاشیه قائل شده اند که: مصداق اول دامیه و مصداق دوم خارصه است و باضعه و متلاحمه نیز باهم متغایر هستند گرچه فقهای اهل سنت در مورد اتحاد یا تقایر این مصادیق بحثی نکرده اند.

۲- ۲. دیهٔ شجاج کمتر از موضحه

منظور از شجاج کمتر از موضحه، حارصه، دامیه، دامعه، باضعه، سمحاق، و متلاحمه است، که در اینجا به بررسی دیهٔ این مصادیق پرداخته می شود: مصادیق کمتر از موضحه چون دیهٔ معلوم ندارند پس در آن ها تنها حکومت و جود دارد. در زخم هایی که کمتر از موضحه هستند اگر از روی خطا واقع شده باشند فقط حکومت جاری می گردد؛ نحوه ای احتساب حکومت به این صورت است که مجنی علیه(کسی که جنایت بر او وارد شده)را به اندازهٔ قیمت یک بندهٔ صحیح و معیب قیمت گذاری کرده و سپس بین این دو قیمت گرفته می شود و همان جزء از دیه را جانی از مال خودش به مجنی علیه می پردازد.(ابن رشد، ۳، ۳۲۲) لازم به ذکر است که ابن رشد دیهٔ سمحاق را نصف موضحه دانسته(همان، ۱۶، ۱۰۰).

وبرای اثبات آن به روایاتی استناد کرده که به شرح ذیل می باشد: «عمر و عثمان در ملطاهٔ به نصف دیهٔ موضحه حکم کرده اند» و حدیث دوم هم ابن مسیب از عمر و عثمان روایت می کند که این دو در ملطاهٔ که همان شمحاق است به نصف موضحه حکم کرده اند(بیهقی، ۳، ۲۴۱).

نظر به این که در شجاج کمتر از موضحه دیهٔ معلوم وجود ندارد به روایاتی استناد گردیده که حکم به عفو یا صلح این مصادیق شده است از جمله: أخبرنا أبو سعید بن أبی عمّرو، حدثنا أبوالّعباس الّاصمُّ، حدثنا بَحّرُبنُ نصرٍ حدثنا عبدالله بن وهب، أخبرنی عبدالجبار بن عمر، عن ابن شهاب، وربیعهٔ، و أبی الزناد، وَاِسحَاق بن عبدالله، أن رسول الله ص لَم یعقِلّ ما دُونَ الّمُوضِحَهٔ، وجَعَلَ ما دُونَ الّمُوضِحَهٔ عَفّوا بین المسلمِین(سیوطی، ۱، ۵۵)؛ ابی زناد و اسحاق بن عبدالله روایت کرده اند که رسول اکرم(ص) در کمتر از موضحه حکم به دیه ننموده است و در آن حکم به عفو وبخشش بین مسلمین کرده است».

مالک بن انس گفت که اجتماع امر ما این است که کمتر از موضحه دیه ندارد با به موضحه برسد و تنها دیه در موضحه و مافوق موضحه می باشد بنابر نامهٔ که رسول الله به عمرو بن حزم نوشت که در موضحه پنج شتر است» عمرو بن عبدالعزیز روایت کرده که در کمتر از موضحه خدوش(خراش ها) صلح است »موضحه باشند برخی از فقهای مالکی از جمله ابوالعباس صاوی با استناد به آیهٔ ۴۵ سورهٔ مائده قصاص در نظر گرفته اند: {وَالّجُرُوحَ قصاص}[المائدهٔ: ۴۵] به این صورت که این آیه عام است، یعنی آن چه در سر و در سایر بدن اتفاق افتد جراحت نام می گیرد مگر این که این عام با عمومیت خود عمد و خطا را در برنگیرد بلکه مرداد عمد است نه خطا، ابن رشد براین مدعا ادعای اجماع نموده به این صورت که در جراحت خطایی قصاص صورت نمی گیرد. ابوالعباس صاوی برای مصادیقی که قبل از موضحه هستند قایل قصاص شده او در این باره این گونه می نویسد: در مصادیقی که قبل از موضحه هستند قصاص جاری می گردد این مصادیق عبارتند از دامیه و حارصه و سمحاق، باضعه و متلاحمه و مِلّطَأَهٌ(که به استخوان نزدیک گردیده اما به آن نمی رسد). و از این شش مصداق، سه گروه اول به پوست وسه گروه دیگر به گوشت ملحق می گردند(بیهقی،۳، ۲۴۱).

۲- ۳. دیهٔ موضحه

دسوقی در موضحه خطایی قائل به نصف یک دهم شده و چنان چه عمدی بوده باشد قصاص صورت می گیرد(دسوقی، ۴، ۲۶۰). و بنابر آراء اکثریت فقهای مالکی از جمله قیروانی و قاضی عبدالوهاب در التلقین و ابن رشد و قرافی و ازهری در موضحه ۵ شتر واجب می گردد(همان)

روایات ثبوت پنج شتر در موضحه عبارتند از: أ- « قَدّ رُوِّینا عنّ مالک بن أنسٍ، أنّهُ قال: ألّأمّرُ المجتمع علیه عندنا أنّه لیس فی ما دُونَ المُوضحهٔ من الشّجاج، عَقّلٌ حتی تَبّلُغَ المُوضِحَهٔ فی کِتَابِهِ لِعَمّرِو بن حَرّمٍ فَجَعَلَ فیها خمساً من الابل(مالک بن انس، ۵، ۱۲۵۸)؛ مالک بن انس روایت کرده است که ما بر این امر اجتماع داریم که: در کمتر از موضحه از شحاح دیه وجودنداشتهتا اینکه به موضحه برسد و دیه تنها در موضحه و مافوق آن است بنابر اینکه رسول اکرم(ص) در نامهٔ که به عمروبن حزم نوشت که در زخمی که به موضحه رسیده پنج شتر قرار داده است»

۲- ۴. دیهٔ هاشمه

یک نظراین است که: برای هاشمه یک دهم دیه معادل صد دینار و گروه دیگر که نظر اکثریت فقهای مالکی است دیه هاشمه را ده شتر عنوان کرده اند(ابن جزی، ۱، ۲۳۰) برای هاشمه به روایتی که در ثبوت پنج شتر برای موضحه آمده استناد گردیده است(صنعانی، ۹، ۳۰۷)

۲- ۵. دیهٔ منقله

در منقله یک دهم دیه و نصف یک دهم یا صد و پنجاه دینار می باشد. و برخی نیز برای منقله پانزده شتر در نظر گرفته اند، از جمله اینکه مالک می گوید: « امری که ما بر آن اجتماع داریم این است که در مأمومه پانزده شتر است(صنعانی، ۹، ۳۰۷)».

۲- ۶. دیهٔ مأمومه

برای مأمومه یک سوم دیهٔ نفس است(ابن جزی،۱، ۲۳۰). در این خصوص آمده است: یحیی بن مالک از یحیی بن سعید نقل می کند که از سلیمان بن یسار شنید، که مالک گفت: امری که ما بر آن اجتماع داریم این است که در منقله پانزده شتر است.(نیز) مالک گفت امر اتفاقی نزد ما این است که در موضحه و جائفه قصاص نیست و ابن شهاب گفته است که در مأمومه قصاص نیست»

۲- ۷. دیهٔ جائفه

در جائفه نیز همانند مأمومه یک سوم دیه نفس است(صنعانی، ۹، ۳۰۷)

۳. شجاج و دیهٔ آنها از دیدگاه شافعیه

۳- ۱. تعداد شجاج

ابوالحسن ماوردی برای شجاج یازده قسم در نظر گرفته استکه عبارتند از: حارصه و دامیه و دامغهٔ و باضعه و متلاحمه و سمحاق و موضحهٔ و هاشمهٔ و منقلهٔ و مأمومهٔ و دامغه؛ که خود این اقسام نیز به قبل موضحه(شش مصداق اول) و موضحه و بعد موضحه(چهار مصداق بعد از موضحه) تقسیم می شود که این سه قسم از حیث حکم با هم متفاوت می باشند(شافعی، ۶، ۲۵)؛ اما برخی دیگر از فقهای شافعی قائل به ده قسم شده اند که به شرح ذیل می باشند: ۱- حارصه ۲- دامیه ۳- باضعه ۴- متلاحمه ۵- سمحاق ۶- موضحه ۷- هاشمه ۸- منقله ۹- مأمومه ۱۰- دامغه ، این فقها نیز همان سه قسمی را که ماوردی برای یازده مصداق شجاج(قبل موضحه، موضحه، بعد موضحه) آورده بود پذیرفته اند(نووی،۱۹، ۶۹).

گرچه فقهای اهل سنت به طور مستقیم بحثی از اشتراک یا افتراق مصادیق شجاج نکرده اند اما با در نظر گرفتن مصادیق فوق به این نتیجه می رسیم که: اکثر فقهای شافعی همچون ماوردی در الحاوی و ابوالمعالی جوینی(ابوالمعالی جوینی، ۱۶، ۱۸۸) وغمراوی قائل به تغایر دو مصداق حارصه و دامیه و نیز دو مصداق باضعه و متلاحمه شده اند؛ چرا که مصادیق قبل از موضحه را به حارصه و دامیه و باضعه ومتلاحمه منقسم نموده اند.

۳- ۲. احکام شجاج کمتر از موضحه

۲- ۱. حکومت یا أرش

قصاص در صورت مماثله صورت می گیرد(غمراوی، ۱، ۴۸۶) و در زخم های کمتر از موضحه مماثله وجود ندارد و چنان چه در صورت وجوب قصاص در زخم های کمتر از موضحه امکان اینکه زخم متلاحمه به موضحه منجر گردد وجود دارد؛ زیرا گاه ممکن است سر مجنی علیه دارای پوست کلفت و گوشت بیشتر و سر جانی دارای پوست نازک و گوشت کمتر باشد و هنگامی که عمق زخم متلاحمه را در سر مجنی علیه اندازه می گیرند، باید به همان اندازه در سر جانی نیز گرفته شود وچه بسا به استخوان برسد که جایز نیست (عمرانی،۱۴۲۱، ۱۱، ۳۶۳) درکمتر از موضحه قصاص وجود نداشت وچنان چه قصاص در موضحهٔ کمتر از نفس واجب شود، ماوردی برای آن قیدی قایل شده بدین صورت که اگر مجنی علیه در اثر همان زخم بدون سرایت فوت کند قصاص صورت می گیرد(رملی،۱۴۰۴، ۷، ۲۸۳) حصنی برای زخم های قبل از موضحه قایل به حکومت گردیده وی می نویسد: حکومت در مصادیق ذیل از شجاج واجب است ۱- خارصه که به أرش موضحه نمی رسد ۲- دامیه که همان دامعه است. ۳- باضعه ۴- متلاحمه ۵- سمحاق ۶- هاشمه و در آن ده شتر واجب است. ۷- منقله پانزده شتر دیهٔ آن می باشد. ۸- مأمومه که دیهٔ آن یک سوم دیهٔ نفس است. ۹- دامغه که باز هم یک سوم دیه دارد ۱۰- موضحه که البته جای آن بعد از سمحاق بوده و در آن پنج شتر است آن گاه که در آن قصاص واجب نگردد(حصنی، ۱، ۴۶۰).

اسحاق شیرازی می گوید: در حارصه و دامیه و باضعه حکومت است اگر قیمت گذاری آن ها بوسیلهٔ أرش مقدّر ممکن نباشد و چنانچه این قیمت گذاری همان طور که با نزدیکی به موضحه امکان داشته باشد پس بیشتر دو امر از آن چه که تقسیط و حکومت اقتضا می کند و اجب می شود. در شجاج قبل از موضحه اگر نسبت آن ها از موضحه شناخته شود بیشتر از حکومت و چنان چه این نسبت دانسته نشود حکومت واجب می گردد این توضیح که در شجاجی که کمتر از موضحه از جمله حارصه تا سمحاق اگر نسبت آن ها از موضحه شناخته شده مثل باضعه که با موضحه سنجیده می شود پس آن چه که از آن دو سوم یا نصف در عمق گوشت بریده شده حکم آن بیشتر از حکومت و قسمتی از موضحه می شود و در غیر این صورت همان حکومت واجب می شود؛ شجاجی که قبل از موضحه است از جمله حارصه و دامیه باضعه و متلاحمه سمحاق پنج قسم است که اگر نسبت مقدار حارصه به موضحه دانسته شود پس در سر، موضحه باشد پس شخصی کنار موضحهٔ، باضعه یا متلاحمه را بشکند و اندازهٔ عمق و مقدار آن از موضحه از نصف یا یک سوم یا یک چهارم دانسته شود بر جانی مقدار آن از أرش موضحه واجب شده؛ زیرا تقدیر أرش باضعه یا متلاحمه به خود موضحه ممکن بوده، پس اگر به غیر موضحه دانسته نشود و اگر چه شناخت مقدار باضعه یا متلاحمه از موضحه امکان نداشته باشد در آن حکومت واجب می شود چون که تقدیر أرش با شرع بوده و از طرف شرع، تقدیر أرش در آن چه که کمتر از موضحه است وارد نشده و معرفت مقدار حارصه یا باضعه یا متلاحمه متعذر بوده پس در آن ها حکومت واجب می گردد(شیرازی، ۳، ۲۱۷).

نووی برای اثبات حکومت در کمتر از موضحه این گونه می نویسد: مصادیق کمتر از موضحه از شجاج مثل دامیه و حارصه و باضعه و متلاحمه أرش مقدر ندارند پس دو وجه واجب می شود.

الف_ حکومت: با حکومت نوبت به أرش موضحه نمی رسد ب_ بیشتر فقها به آن قایل شده اند: اگر نسبت به مقدار آن از موضحه دانسته نشود نیز همچنین است و اگر در سر موضحه ایجاد شده هنگامی که باضعه را با آن مقایسه می کنیم بعنوان مثال، آن قسمتی که بریده شده یک سوم یا نصف در عمق گوشت باشد آن قسمت از أرش موضحه واجب می شود(نووی، ۹، ۲۶۵).

ناگفته نماند که برخی از فقهای شافعی در مورد مصداق سمحاق، اختلاف نظر دارند که به شرح آن می پردازیم: ابواسحاق شیرازی برای سمحاق یک دهم أرش موضحه را دیه سمحاق دانسته است(شیرازی، ۳، ۲۱۷)؛ اما منهاجی سیوطی برای سمحاق قائل به چهار شتر شده است که به روایت ذیل استناد کرده است: « أخبرناهُ أبو مُحَمَّدٍ السُّكَّرِيُّ، أنبأ إسّماعيل بن مُحَمَّدٍ الصَّفَّارُ، ثنا أحّمَدُ بّنُ مَنّصُورٍ الرَّمَادِيُّ، ثنا عَبّدُ الرزاق، أنبأ محمد بن راشد، عن مَكّحُولٍ، عن قبيصةُ بن ذوئب، عن زيد بن ثابت، رضى الله عَنّهُ، أنهُ قال: فى ادامية بعير، وَفى الّباضعه بَعِيرانِ، وَفى المُتَلاحمةُ ثلاث، وفى السمحاق أربع وَفى المُوضحه خمس(سیوطی،۱، ۵۵)؛ محمد بن راشد از زید بن ثابت روایت کرده که می گوید: در دامیه یک شتر ودر باضعه دو شتر و در متلاحمه سه شتر و در سمحاق چهار شتر و در موضحه پنج شتر است.

اما برخی دیگر به جای سمحاق، ملطاة ذکر کرده اند وبرای آن قائل به نصف موضحه شده اند: « أخّبَرنَا الثِّقّفَةُ عن عبدالله بن الحارث إن سم أكن سمِعّتُهُ مِن عبدِالله عن مالك بن أنسٍ عَن يزيد بن عبدالله بن قُسَيّطٍ عَن سعيد بن المُسيب أن عمر بن الخطاب و عثمان بن عقان قَضَيَا فِي المِلطاة بنصّف ديةِ المُوضحَةُ(همان)؛ عمرو عثمان در ملطاة به نصف موضحه حکم کرده اند».

أنَسٍ، عن يزيد بن عبدالله بن قُسَيِّطٍ، عن سعيد بن المُسَيّبِ، عنّ عُمَرَ، وَعثمان أنّهما «قَضَيَا فِي الملطاة بنصّف دِيَةِ المُوضحُةُ؛ سعید بن مسیب می گوید عمر و عثمان در مورد ملطاط به نصف دیه ی موضحه حکم کرده اند(همان).

۳- ۳. احکام موضحه

۳- ۱. قصاص

بنابر نظر اکثرفقهای از جمله ابوحامد غزالی، و خطیب شربینی، و مصطفی دیب، در موضحه قصاص واجب است؛ زیرا امکان قصاص وجود دارد، پس اندازۀ موضحه را از حیث طول و عرض می گیریم و دانستن عمق معتبر نمی باشد؛ زیرا تا استخوان ار می توان اخذ نمود. ماوردی برای ثبوت قصاص قیدی را افزوده است که: اگر موضحه به این صورت باشد که غالبا به مرگ منجر نمی گردد قصاص صورت می گیرد چراکه عمد محض بوده است(ماوردی، ۱۲، ۱۵۱). اگر جنایتی بصورت موضحه صورت گیرد به اندازۀ آن موضحه از نظر طول و عرض زخم قصاص وجود دارد. و دلیل براین مدعا آیۀ ۴۵ سوره مائده استکه می فرماید: د رجراحات فصاص است و منظور از فصاص مماثله بوده و مماثله در موضحه تنها با درنظر گرفتن مساحت در طول و عرض موضحه انجام می شود؛ پس قصاص درموضحه بدین خاطر است که هم ضبط موضحه آسان بوده و هم این که قایل استیفا می باشد(همان، ۱۲، ۸۵). منهاجی سیوطی قائل شده است که: در موضحۀ عمدی قصاص ثابت می شود.

۳- ۲. دیۀ موضحه

بنابر روایتی که در ذیل خواهد آمد دیۀ موضحه پنج شتر است(همان، ۱۲، ۸۵)؛ ماوردی می نویسد: که اگر سنگی به سر بخورد که مثل چنین ضربه ای غالبا استخوان سر را نمایان نمی سازد، ولی این نمونۀ عمد شبه خطا است که دیه را ثابت می کند(انصاری،۱۴۱۴، ۱، ۱۴۷). وتقی الدین حصنی قائل شده است که اگر در موضحه قصاص ثابت نشود دیۀ آن پنج شتر خواهد بود.

در این زمینه به روایتی استناد شده که به آن اشاره می کنیم: « ابن ابی کثیر گفت که به یحی بن سعید نسخه ای از کتاب که نزد ابی بکر بن محمد بن عمر بن حزم بود که رسول الله به عمروبن حزم نوشته بود که: در مأمومه یک سوم دیه و در جائفه یک سوم و در موضحه پنج شتر است»(بیهقی،۱۴۲۴، ۸، ۱۴).

۳- ۴. دیه مصادیق بیشتر از موضحه

در هاشمه ده شتر و در منقله پانزده شتر و در مأمومه یک سوم هست، بر این مطلب به روایاتی استناد کرده اند که عبارتند از: « عاصم بن ضمره از علی روایت کرده که: در جائفه یک سوم و در آمّه یک سوم دیه است».

ابن ابی کثیر گفت که: به یحیی بن سعید نسخه ای از کتابیکه نزد ابی بکر بن محمد بن عمر بن حزم بود که رسول ایبه به عمرو بن حزم نوشته بود که: درمأمومه یک سود دیه و در جائفه یک سو و در موضحه پنج شتر است.

مبحث دوازدهم : دیه جراحات سر و صورت

همان گونه که قلاً گفته شد در فقه شیعه به جراحات سر و صورت شجاج می گویند شجاج به کسر شین جمع شجه می باشد در ماده ۴۸۰ قانون مجازت اسلامی نه مورد از این جراحت ها تعریف و دیه آن مشخص شده و در تبصره آن ماده تصریح شده دیه جراحات گوش، بینی ولب در حکم جراحات سر و صورت است.

درماده ۴۸۱ دیه جراحت های سایر اعضای بدن که دارای دیه مقدری هستند به تناسب تعیین وتصریح شده چنانجه عضوی دارای دیه معین نباشد جرح وارد به آن مستوجب پرداخت ارش می باشد و در تبصره ذیل آن جراحات وارده بر گردن در حکم جراحت بدن تعیین شده که حاکم باید پس از کسب نظر کارشناس ارش تعیین نماید.

مبحث سیزدهم: جراحت در فقه

در منابع فقهی، جراحت به زخم و پارگی گفته می شود که در اعضای بدن انسان ایجاد می گردد.(سعیدی،۱۴۰۸، ، ۱، ۶۰) فقها جرا حت را به دو دسته تقسم کرده اند : شِجاج و جِراح. مراد از شجاج (جمع شَجَّهٔ) زخم های سر و صورت و مراد از جراح(جمع جِرح) زخم های دیگر اعضای بدن است.(ابن ادریس،۱۴۱۰، ۳، ۴۰۸)

به نظر مشهور فقها مذاهب اسلامی جراحت های وارده بر سر وصورت قرار ذیل است:

۱.حارصه: کلمه حارصه از ریشه حرص گرفته شده که در لغت به معنای پوست است.

خراشیدگی های سطحی پوست بدون این که خون جاری شود و در آن یک شتر به عنوان دیه تعیین شده است (یک در صد از دیهٔ کامل).

۲. دامیه

دامیه از دم به معنای خون گرفته شده است گاهی اوقات به این زخم دامعه هم می گویند که از ماده دمع به معنای اشک گرفته شده است زیرا خون مانند قطرات اشک از محل آسیب دیده خارج می شود. دامیه خراشیدگی های عمقی پوست که همراه با خون ریزی و پارگیهای سطحی است که از جهت درمانی نیاز به بخیه شدن دارد. (گرجی،۱۳۸۰، ۲۱۴)

خراشی که از پوست بگذرد و مقدار اندکی وارد گوشت شود و همراه با جریان خون باشد کم یا زیاد و در آن دو شتر به عنوان دیه تعیین شده است(دو درصد از دیه کامل).

۳. متلاحمه

متلاحمه از لحم به معنای گوشت گرفته شده است این زخم زود التیام می یابد و در لغت متلاحم به معنای التیام سریع است به متلاحمه گاهی اوقات باضعه هم گفته می شود

متلاحمه: جراحتی است که با عث بریدگی عمیق گوشت شود، عضلات را از هم بدرد ولی به پوست نازک روی استخوان نرسد یعنی به پرده سمحاق که غشاء نازکی بین گوشت و استخوان است نمی رسد و در آن سه شتر به عنوان دیه مقدر شده است(سه در صد از دیه کامل). (گرجی ۲۱۵)

۴. سمحاق

سمحاق به کسر شین، پرده نازکی است که روی استخوان را پوشانده است و در اصطلاح پزشکی به آن پریوست یا ضریع می گویند اگر جراحت آن قدر عمیق باشد که به این پرده برسد بدون آن که آن را کنار بزند به آن زخم سمحاق گویند

سمحاق:جراحتی است که از گوشت بگذرد و به پوست نازک روی استخوان برسد، دیه آن چهار شتر است.

۵. موضحه

کلمه موضحه از وضوح به معنای پدیدار و نمایان شدن گرفته شده است، پارگی عمیق که سمحاق یا پریوست را پاره کرده ولی شکستگی استخوانی ایجاد نکند و استخوان از شکاف زخم به و ضوح دیده می شود

جراحتی که از گوشت بگذرد و پوست نازک روی استخوان را شکافته و استخوان را آشکار کند و دیه آن پنج شتر است(پنج درصد از دیه کامل)

۶. هاشمه

هاشم بن عبدالمطلب لقب جد پیامبر اکرم(ص) بود به سبب این که ایشان برای قوم خویش نان تکه می کرد. و هاشم از هشم گرفته شده است هشَمَ الشیءَ یعنی آن چیز را شکست و هاشم یعنی تکه کننده

هاشمه صدمه بدنی است که باعث شکستگی استخوان شود اعم از این که همراه با پارگی نسوج (شکستگی باز) یا بدون پارگی (شکستگی بسته) باشد زیرا موضوع بند ۶ ماده ۴۸۰ شکستگی استخوان سر و صورت است چه همراه با شکاف پوست و ایجاد زخم باشد چه نباشد در هر دو صورت دیه آن ۱۰٪دیه کامل معادل ده شتر است.

جنایتی که استخوان را بشکند گرچه جراحتی را تولید نکرده باشد ودیه آن ده شتر مقدر شده است.

۷. منقِلّه

(به تشدید قاف مکسوره): تعریفی که قانون مجازات اسلامی از منقِّله کرده عبارت از جراحتی است که درمان آن جز با جابه جاکردن استخوان ممکن نیست یعنی جنایتی که منجر به شکستگی استخوان سر وصورت شود و برای درمان آن لزوماً باید استخوان را از جای خود به جای دیگر منتقل کنند و با جرّاحی ترمیمی همراه است و ضرورتی ندارد همراه با شکاف پوست باشد زیرا موضوع بند ۷ ماده ۴۸۰ قانون مرقوم جراحتی است که موجب جابجائی استخوان شکسته شود که دیه آن برابر با ۱۵٪ دیه کامل معادل پانزده شتر است البته اگر شکستگی استخوان با زخم وشکاف پوست هم همراه باشد دیه آن اضافه نخواهد شد و همان پانزده فیصد هم دیه کامل خواهد بود.

جنایتی که بعضی از استخوان های ریز را از جای بی جا کند. جماعتی آن را چنین معنی کرده اند: جراحتی که درمان آن جز با جابه جا کردن استخوان میسر نباشد و دیه آن پانزده شتر تعیین گردیده است.

۸. مأمومه

جراحتی که باعث شکستن استخوان سر(جمجمه) شود به گونه این که به کیسه مغز برسد توضیح این که جمجمه محفظه ای است متشکل از چند استخوان به هم متصل که مغز را در خود جای می دهد و بین مغز و جمجمه پرده ای و جود دارد که مغز را می پوشاند این پرده را کیسه مغز یا خریطه یا ام الرأس گویند هرگاه جنایتی سبب شکستگی استخوان سر شود و جراحت به پرده مغز برسد بدون این که پرده(کیسه) مغز را پاره کند به آن مأمومه گویند.(گرجی،۱۳۸۰، ۲۱۸) قانون مجازات اسلامی در بند ۸ ماده ۴۸۰ دیه آن را ثلث دیه کامل یا ۳۳ شتر تعیین کرده است که در مقدار متفاوت است زیرا ثلث دیه کامل سی وسه درصد دیه کامل معادل ۳۳ شتر است و جال آن که در آن ماده تصریح شده چنان چه بر مبنای شتر محاسبه شود دیه آن ۳۳ شتر خواهد بود. دلیل آن این است روایاتی که در این زمینه آمده دو سری هستند در یکسری از این روایات آمده است « و فی المأمومه ثلث و ثلثون من الابل»(حر عاملی، ۱۹، ۲۹۱) یعنی در مأمومه سی وسه شتر است و در برخی دیگر از روایات آمده است « وفِی المأمومه ثلث الدیه» (همان) یعنی در مأمومه ثلث دیه است که معادل سی وسه درصد دیه کامل معادل سی وسه شتر خواهد شد در تحریرالوسیله دیه جراحت مأمومه یک سوّم دیه کامل تعیین و تصریح شده در شتر نزدیک تر به احتیاط یک سوّم است هر چند در خصوص شتر اکتفاء نمودن به سی وسه شتر است.(خمینی،۱۳۷۰، ۴، ۵۲۹)

قانون مجازات اسلامی به طور مطلق دیه مأمومه را یک سوّم دیه کامل ولی بر مبنای شتر سی و سه شتر تعیین کرده است حالا اگر جانی در زمان انتخاب نوع دیه مأمومه شتر را بر گزیند باید سی وسه شتر معادل ۳۳ درصد دیه کامل را بپردازد ولی اگر غیر شتر را برگزیند باید معادل سی وسه درصد دیه کامل بپردازد.(زراعت،۱۳۸۰، ۲، ۲۹۴)

به اعتقاد برخی مأمومه از کلمه أم در کلمات ترکیبی أم الرقیق وام الغلیظ گرفته شده به همین دلیل تعریفی که از مأمومه کرده اند، با تعریف بالا متفاوت است و مأمومه را جراحتی دانسته اند که پس از شکسته شدن جمجمه باعث زخمی شدن پرده های مغز(أم الرأس) یا سخت شامه(ام الغلیظ) و نرم شامه(ام الرقیق) گردد.(پزشکی قانونی،۱۳۷۷، ۲، ۹۷۰)

مأمومه: جراحتی است که به کیسهٔ مغز برسد و در آن ثلث دیه مقدر شده و مقدار ۳۳ شتر کفایت میکند.

۹. دامغه

دامغه از دماغ به معنای مغزگرفته شده است و دامغه به جراحتی گویند که کیسه مغز را پاره کند و به مغز برسد در واقع دامغه مرحله پیشرفته مأمومه است زیرا در جراحت مأمومه استخوان جمجمه می شکند و جرح تا کیسه مغز می رسد ولی کیسه پاره نمی شود ولی در جراحت دامغه پس از شکسته شدن جمجمه، جراحت به پرده مغز سرایت می کند و آن را پاره می کند با توجه به این که در شرع برای پاره شدن پرده مغز دیه خاصی پیش بینی نشده باید برای آن ارش تعیین شود به همین جهت در بند ۹ ماده ۴۸۰ قانون مجازات اسلامی تصریح شده غیر از ثلث دیه کامل(دیه مأمومه) ارش بر آن افزوده می شود ناگفته نماند صدمه به نسوج مغزی ممکن است عوارض مختلفی را مانند از بین رفتن شنوایی، بینایی و.... را به دنبال داشته باشد و چنان چه مجنی علیه بر اثر صدمه وارده به نسوج مغزی فوت نکند بر حسب نوع عارضه ای که ایجاد می شود به آن دیه و ارش جداگانه تعلّق خواهد گرفت و ارشی که در قانون مجازات اسلامی برای جراحت دامغه علاوه بر ثلث دیه لحاظ شده صرفاً مربوط به پارگی پرده مغز است و شامل عوارض مذکور نخواهد شد، همچنین اگر جنایتی باعث ضربه مغزی شود ولی با جرح شکاف پوست سر وشکستگی جمجمه همراه نباشد از مصادیق مأمومه نیست و چون دیه خاصی در شرع و قانون برای آن پیش بینی نشده ارش منظور می شود.

نتیجه گیری

۱- بنابر نظر اکثریت فقهای امامیه اعم از متقدم و متأخر، زخم های شجاج هشت قسم می باشد که عبارتند از: حارصه، دامیه، باضعه(متلاحمه)، سمحاق، موضحه هاشمه، منقله، مأمومه، که دو مصداق اول با هم متغایر و باضعه با زخم دیگر یعنی متلاحمه مترادف می باشند.

۲- با توجه به اهمیتی که بحث دیه داشته قانون گزار برای تشریع این دیات مستنداتی ارائه داده است که موجب تسهیل اجرای حکم می گردند.

۳- میزان دیهٔ حارصه یک شتر و دامیه دو شتر و باضعه سه شتر و سمحاق چهار شتر و موضحه پنج شتر و هاشمه ده شتر و منقّله پانزده شتر و مأمومه یک سوم دیهٔ نفس می باشد.

۴- مقصود از تشریع شتر میزانی برای دیه نفس است که به عنوان مثال ده شتر برای هاشمه معادل یک دهم دیه نفس یا صد دینار است، حال جانی می تواند بنابر تخییر هرکدام ار که مایل بود بپردازد.

۵- چون درمصادیق قبل(هشت مصداق سابق) امکان زنده ماند مجروح بسیار و جود دارد و امکان مرگ قطعی نیست لذا چون در دامغه مرگ حتمی می شود این مصداق به آن هشت گروه اضافه نگردیده است.

۶- فقهای حنفی و مالکی و شافعی وحنبلی تعداد مصادیق شجاج را ده قسم می دانند گرچه بعضی از فقها مصادیق ده گانه یا یازده گانه ای را نیز مطرح کرده اند. این فقها بحثی از افتراق یا اشتراک این مصادیق نکرده اند.

۷- با مطالعه این نظرات این نکته روشن می گردد که: از نظر این فقها دو مصداق حارصه و دامیه متغایر بوده و نیز باضعه و متلاحمه نیز همین حکم را داراست.

۸- فقهای حنفی مصداق دامعه را به عنوان مصداق دوم آورده اند. تمام این مصادیق نیز به قبل و بعد موضحه تقسیم می گردند که احکام قبل موضحه حکومت و بعد از موضحه دارای احکام خاص خود می باشد البته میان این فقها از جهت احکام تفاوت فاحشی وجود ندارد.

منابع و مأخذ

۱) قرآن کریم
۲) ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد، **السرائرالحاوی لتحریر الفتاوی**، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین خوزه علمیه قم، ۱۴۱۰.
۳) ابن انس، مالک **الموطّاء**، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چ اول، ۱۴۰۶ق.
۴) ابن جنید اسکافی، محمد بن احمد کاتب بغدادی، **مجموعه فتاوی ابن جنید**، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ۱، ۱۴۱۶ق.
۵) ابن رشد، القرطبی، ابوالولید، محمد بن احمد، **المقدمات الممهدات**، بیروت دارالغرب الاسلامی، چ۱، ۱۹۸۸ق.
۶) ابن زکریا، احمد بن فارس، **معجم مقائیس اللغة**، ج۵، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چ۱، ۱۴۱۰ق.
۷) ابن عابدین، محمد أمین بن عمر بن عبد العزیز عابدین، **رد المحتار علی الدر المختار**، الناشر، ج۷، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۲ق.
۸) ابن منظور، **لسان العرب**، ج۱۰و۱۵، انتشارات دارالاحیاء التراث العربی، و دار صادر بیروت، ۱۴۰۸.
۹) ابوالصلاح حلبی، تقی الدین بن نجم الدین، **الکافی فی الفقه**، چ۱، اصفهانی، کتابخانه عمومی امام امیر المؤمنین، ۱۴۰۳ق.
۱۰) اردبیلی، موسوی، سید عبدالکریم، **فقه الدیات**، انتشارات مکتبه الامیرالمؤمنین، چاپ اول
۱۱) انصاری، ذکریا، **فتح الوهاب بشرح منهج الطلّاب**، بیروت، دار الکتب العلمیه، چ اول، ۱۴۱۸، ق.
۱۲) بغدادی(مفید)، محمّد بن محمد بن نعمان عکبری، **المقنعة**، قم، کنگره جهانی هزاره جهانی هزاره شیخ مفید، چ۱، ۱۴۱۳ق.
۱۳) بهوتی، منصور بن حازم، **کشّاف القناع عن متن الاقناع**، بیروت، دار الکتب العلمیه، چ اول، ۱۴۱۸ق.
۱۴) بیهقی، احمد بن الحسین بن علی بن موسی الخسروجردی الخراسانی، **السنن الصغیر**، کراچی، جامعه الدراسات الاسلامیة، چ۱، ۱۴۱۰ق.
۱۵) ..... **السنن الکبری**، بیروت، دارالکتب العلمیة، چ۱، ۱۴۲۴ق.
۱۶) پزشکی قانونی استان مازندران، **بولتن داخلی گردهمائی آموزشی**، واحد آموزش.
۱۷) تمیمی مغربی، ابوحنیفه، نعمان بن محمد تمیمی **دعائم الاسلام**، ج۲، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، چ ۲، ۱۳۸۵.
۱۸) جبعی عاملی(شهید ثانی)، زین الدین بن علی، **مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام**، ج۱۰، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیة، چ۱، ۱۴۱۳ق.
۱۹) جزری، مبارک بن محمد، **النهایة فی غریب الحدیث و الأثر**، ج۵، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چ اول بی تا.
۲۰) جزیری، عبدالرحمن- غروی، سید محمد – یاسر مازح، **الفقه علی اذاهب الأربعة**، ج۵، بیروت،۱۴۱۹،
۲۱) جعفری لنگرودی، دکترمحمد جعفر، **مبسوط در ترمینولوژی**.
۲۲) جوهری، اسماعیل بن حماد، **الصحاح اللغه**، بیروت، دارالعلم، چ ۴، ۱۴۰۷.
۲۳) حائری، سید علی بن محمد طباطبایی، **ریاض المسائل**، ج۲، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، چ۱، ۱۴۱۸ق.
۲۴) حدادی عبادی زبیدی یمنی حنفی، ابوبکر بن علی بن محمد، **الجوهرة النیرة**، ج۲، المطبعة الخیریة، چ اول، ۱۳۲۲ق.
۲۵) حمیری، نشوان بن سعید، **شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم**، ج۱۱، دارالفکر المعاصر، بیروت، چ ۱، ۱۴۲۰ق.
۲۶) حنفی رازی، زین الدین ابوعبدالله محمد بن ابی بکر بن عبدالقادر، **مختار الصحاح**، بیروت، المکتبة العصریه، بی تا.
۲۷) خمینی، موسوی، سید روح الله، **تحریرالوسیله**، ج۲، موسسه نشراسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم،خرداد ۱۳۶۳.
۲۸) خویی، سیدابوالقاسم موسوی، **مبانی تکمله المنهاج**، قم، انتشارات مؤسسه آثار الامام الخوئی ۱۴۲۲.
۲۹) راغب اصفهانی، حسین بن محمد راغب، **مفردات الفاظ القرآن**، ج۱، سوریه، درالشامیه، چ۱، ۱۴۱۲ق.
۳۰) رملی، شمس الدین محمد بن ابی العباس احمد بن حمزة شهاب الدین، **نهایة المحتاج الی شرح المنهاج**، ج۸، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۴ق.
۳۱) زراعت، دکترعباس، **شرح قانون مجازات اسلامی- بحش دایات**، ج۱و۲، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۰.
۳۲) سرخسی، محمد بن ابن بکر، **المبسوط**، بیروت، دارالکتب العلمیّه، چ اول، ۱۴۲۱ق.
۳۳) سعدی ابو جیب، **القاموس الفقهی لغة و اصطلاحاً**، چ۲، دار الفکر، ۱۴۰۸ق.
۳۴) سُغدی، ابوالحسن علی بن الحسین بن محمد، **النتف فی الفتاوی**، محقق، المحامی الدکتور صلاح الدین الناهی، چ۲، بیروت، دار الفرقان، ۱۴۰۴ق.

۳۵) سیواسی،(ابن همام)، کمال الدین محمد بن عبدالواحد، **فتح القدیر**، ج۱، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۳۶) شاهرودی، سید محمود هاشمی، **بایسته های فقه جزاء**، ج۱، نشر میزان، نشر دادگستر، تهران، ۱۴۱۹ق.
۳۷) شیبانی، ابو عبدالله محمد بن الحسن بن فرقد، **الأصل المعروف بالمبسوط**، ج۴، کراچی، ادارۀ القرآن و العلوم الاسلامیۀ، بی تا.
۳۸) شیخ مفید، محمد بن محمد، بن نعمان عکبری، **المقنعۀ**، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چ۱، ۱۴۱۳.
۳۹) شیخی زاده(داماد افندی)، **مجمع الانهر فی شرح ملتقی الابهر**، ج۱، احیاء التراث العربی، بی تا.
۴۰) شیرازی، ابواسحاق ابراهیم بن علی بن یوسف، **المهذب فی فقۀ الامام الشافعی**، ج۳ف بیروت، دارالکتب العلمی، بی تا.
۴۱) صنعانی، ابوبکر عبدالرزاق بن همام بن نافع، محقق، حبیب الرحمن الاعظمی، **المصنف**،ج۱۱، بیروت، مجلسی العلمی، بی تا، چ ۲.
۴۲) طوسی، محمد بن الحسن، **المبسوط**، المکتبه الجعفریه لاحیاء آثار الجعفریه، بی تا.
۴۳) عاملی، محمد بن جمال الدّین، **اللّمعه الدّمشقیّه**، جامعه النجف، چ اول، ۱۴۱۹.
۴۴) علم الهدی، علی بن حسین موسوی، **الانتصار فی انفرادات الامامیه**، ج۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ۱، ۱۴۱۵.
۴۵) عمرانی یمنی شافعی، ابوالحسین یحیی بن ابی الخیر بن سالم، **البیان فی مذهب الامام شافعی**، ج۱۳، محقق، قاسم محمد النوی، چ ۱، ۱۴۲۱ق.
۴۶) قرطبی، محمد بن احمد الانصاری، **الجامع الاحکام القرآن**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۴۷) کاسانی حنفی، ابوبکر بن مسعود بن احمد، **بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع**، ج۷، بیروت، دارالکتب العلمیه، چ ۲، ۱۴۰۶.
۴۸) کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، تهران، دارالکتب الاسلامیۀ، چ۴، ۱۴۰۷ق.
۴۹) گرجی، دکتر ابوالقاسم، **دیات**، وهمکاران، موسسه انتشارات دانشگاه تهران،چاپ اول بهار ۱۳۸۰.
۵۰) ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن حبیب البصری البغدادی، **الاقناع فی الفقه الشافعی**، ج۱، بی تا.
۵۱) مجموعه نشستهای قضایی **مسایل قانون مجازات اسلامی** ج۲، معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه چاپ اول، ۱۳۸۱.
۵۲) **مجموعه نظرات مشورتی فقهی در امورکیفری**، مرکزتحقیقات فقهی قم، معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه، ج۱، چاپ اول ۱۳۸۱.
۵۳) موصلی بلد حی(ابن مودود)، بدالله بن محمود بن مودود، **الاختیار لتعلیل المختار**، ج۵، قاهره، مطبعۀ الحلبی، ۱۳۵۶.
۵۴) نجفی، محمد حسن، **جواهر الکلام**، ج۴۲، انتشارات کتابچی تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.